

محمد ہست برہان محمد
(پہلے نمبر)

پیامِ احمدیت

۱۰

حضرت میرزا بشیر الدین محمود احمد خلیفۃ المسیح الثانیؒ

ناشر: شرکت انتشارات بین المللی اسلام

“Payam-e-Ahmadiyyat”
(Message of Ahmadiyyat) in Persian

First Published in U.K. in 1986
by Wakalat-e-Tasneef & Nizarat-e-Isha‘at
Reprinted by Islam International Publications
Ltd. U.K. in 1993

© ISLAM INTERNATIONAL PUBLICATIONS LTD

Published by:
Islam International Publications Ltd.
Islamabad, Sheephatch Lane,
Tilford, Surrey GU10 2AQ. U.K.

Printed by:
Raqeem Press,
Tilford, U.K.

ISBN 1 85372 114 X



حضرت ميرزا بشيرالدين محمود احمد خليفه المسيح الثانى

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم نحمده ونصلي على رسوله الكريم
بفضل خدا و رحم او
هو الناصر

پیام احمدیت

احمدیت چیست و هدف آن چه میباشد

این سوال است که بخاطر عده ای که بر اصول احمدیت بطور سطحی واقفند یا اینکه اصلا وقوف بر آن ندارند خطور میکند. مطلعین با اصول احمدیت در این موضوع دقت نظر دارند ولی آنانکه واقف نیستند اندیشه های بسیار ساده و سطحی در این باره میکنند و چون علم تفصیلی ندارند اندیشه های از پیش خود در این موضوع مینمایند و مسموعات خلاف واقعی را بنا بر آنچه از سایرین میشنوند دزست و صحیح مینمایند و برای آگاهی همین گروه اخیر است که بعلت عدم توجه بحقایق امر آنچه را بخطا با احمدیت نسبت میدهند باور میکنند میخواهم سخنان چندی بیان نمایم.

احمدیت مذهب جدیدی نیست

برخی از اشخاص که واقف بحقیقت امر احمدیت نیستند بخطا تصور میکنند که احمدیها قائل بکلمه طیبه اسلام نیستند (یعنی قائل بشهادت لاله الا الله محمد رسول الله نیستند) و احمدیت مذهب جدیدی میباشد این اشخاص این عقیده را توسط مردم گمراه کننده فرا گرفته اند و تصور کرده اند که احمدیت مذهبی است جدید و جداگانه و بنا بر اینکه برای هر مذهب جدیدی

کلمه جدید وجدائی لازم است و از اینرو و خیال میکنند که احمدیها نیز کلمه شهادت جدید وجداگانه دارند. در صورتیکه حقیقت این است که نه احمدیت مذهب جدیدی است و نه اساساً لازم است هر مذهبى اینچنین کلمه شهادت داشته باشد بلکه بالاتر از این میگویم که در غیر از اسلام کلمه شهادتین نظیر ندارند و علامت اختصاص در هیچ مذهب نبوده است. چنانچه اسلام که از جهت کتابش و از جهت نبیش (ص) و از جهت دعوت عام از دیگر مذاهب امتیاز دارد از جهت کلمه شهادتین نیز ممتاز است. مذاهب دیگر گرچه دارای کتاب میباشند ولی هیچکدام غیر از اسلام کلام الله و ادنیافته. یعنی کتاب فقط عبارت است از مطالب و فرائض و احکام، و مفهوم از لفظ کتاب هرگز این نیست که هر کلمه ای که در آن بیان شده در واقع عین لفظ خداوندی است و از طرف خداوند متعال بعینه لفظ بلفظ نازل شده است ولی کتاب اسلام (قرآن) با اسم کلام الله نامیده شده است یعنی چنانکه مفهوم عبارات قرآن مجید از طرف خداوند تبارک و تعالی است هر کلمه آن نیز عین الفاظی است که از طرف خداوند نازل شده. کتاب حضرت موسی (ع) حاوی مطالبی بود که خداوند تبارک و تعالی بیان نموده بود. همچنین تعلیماتیکه حضرت عیسی (ع) بقوم خود میداد نیز شامل مطالبی بود که خداوند کریم بیان میفرمود ولی اینهمه تعلیمات و کتب شامل عین الفاظی نبوده اند، که خداوند تبارک و تعالی نازل فرموده بود. چنانچه کسی که توراة و انجیل و قرآن کریم را باین نظر مطالعه کند و در هر یک از آنها تأمل و دقت نماید در خواهد یافت که مضامین و مطالب توراة و انجیل گرچه هم از طرف خدا باشند ولی از حیث کلمات و عبارات یقیناً عین الفاظی نیستند که از طرف خداوند نازل شده باشند در صورتیکه کلمات و عبارات قرآن عین الفاظ خداوند متعال میباشند، عبارت دیگر چنانچه کسیکه بقرآن کریم و توراة و انجیل ایمان نداشته باشد و هر سه را بخواند و قدری در آنها تأمل کند در خواهد یافت که گواهی که آورندگان توراة و انجیل و پیروان آنها هم

مدعی باشند که کتاب آنها کتاب الله می باشد ولی با اینهمه هرگز آنها مدعی نیستند که کتاب آنها از حیث الفاظ و عبارات عین الفاظ خداوندی است در صورتیکه درباره قرآن کریم ناگزیر باید اذعان کرد که کلمات و عبارات آن عین الفاظ خداوندی است چنانکه آورنده آن نیز همین معنی را ادعا و تأیید کرده است و از همین جهت است که نام دیگر قرآن کریم غیر از کتاب الله کلام الله نیز هست درحالیکه تورا و انجیل بنام کلام الله خود را نخوانده و قرآن کریم هم آنها را باسم کلام الله یاد نکرده است. پس مسلمانان نسبت به دیگران از اینجهت ممتازند که کتاب آنان کلام الله است در صورتیکه پیروان ادیان دیگر اگرچه کتاب آنها کتاب الله هم باشد کلام الله نیست.

همچنین همه ادیان بوسیله انبیاء شروع شده ولی هیچ دینی دارای چنین پیغمبری نبوده که مدعی و مبین حکمتهای کلیه امور دینی باشد و آن پیغمبر بمنزله اسوه حسنه (نمونه جهت تقلید و پیروی) برای نوع بشر قرار داده شده باشد. بلافاصله قبل از دیانت اسلام مذهب عیسوی بوده که در آن مذهب حضرت مسیح (ع) ابن الله خوانده شده است و چون معنی ابن الله از هر حیث مانند و مثل خدا بودن است و انسان نمیتواند از روی حقیقت مانند خدا باشد لذا حضرت مسیح که باین معنی ابن الله خوانده شده است نمی تواند برای نوع بشر بمثابه اسوه حسنه یا نمونه تقلید قرار گیرد. تورا نیز حضرت موسی (ع) را اسوه حسنه قرار نداده است و همچنین تورا و انجیل هم حضرت موسی و عیسی را عهده دار بیان کردن حکمتهای دینی قرار نمیدهد درحالیکه قرآن کریم درباره محمد رسول الله (ص) بیان فرموده است: *ويعلمکم الكتاب و الحکمة (سورة البقرة) این نبی (ص) احکام و حکمتهای الهی را بشما میآموزد* - پس اسلام از این جهت بر سایر ادیان امتیاز دارد که نبی او برای دنیا اسوه حسنه است و احکامش را بزور اجراء نمیکند بلکه برای تحکیم ایمان پیروانش و برانگیختن جذبات نیک در آنان این معنی را تبیین میکند که

در این احکام چه فوایدی برای ملت و افراد اسلام و سایر بنی نوع انسان موجود است. همچنین از جهت تعلیمات عالیّه نیز اسلام نسبت به ادیان دیگر دارای مقام ممتازی است. تعلیمات اسلام برای خورد و کلان و غنی و فقیر و زن و مرد و شرقی و غربی و نیرومند و ناتوان و فرماندار و فرمانبردار و شریف و وضع و زن و شوهر و والدین و اولاد و خریدار و فروشنده و همسایه دور و نزدیک و کسانیکه در سفر و حضر هستند و بالاخره برای همه و همه موجبات آسایش و خوشی و امنیت و سلامتی و ترقی و پیشرفت میباشد و هیچ فرد و طبقه از نوع انسان را از نظر دور نداشته است و برای بشر گذشته و آئینده چراغ هدایت بشمار میرود. چنانکه عالم الغیب ذرات پنهانی زیر سنگها و نیز ستارگان درخشنده آسمانها را از نظر دور نداشته است. تعالیم عالیّه دین اسلام و زندگی فقیرترین و ضعیفترین و همچنین دارا ترین و نیرومندترین افراد را تأمین نموده است. خلاصه دیانت اسلام تنها نقل و تبعیت از ادیان گذشته نکرده بلکه آخرین حلقه زنجیر دیانت و آفتاب نظام روحانی است و بطور کلی سنجیدن تعلیمات اسلامی با تعلیمات ادیان دیگر صحیح نیست. بیشک کلیه ادیان از اینجهت که دین نامیده میشوند بهم شبیهند همچنانکه زغال سنگ و الماس در اصل کاربن هستند در صورتیکه الماس و زغال سنگ زغال سنگ است و باهم هیچ قابل مقایسه نیستند.

پس این تصور که چون اسلام دارای کلمه طیبه میباشد باقی ادیان نیز باید دارای نوعی از کلمه تشهد بوده باشند صرفاً ناشی از نادانی است و نتیجه عدم تفکر و اندیشه در معانی قرآن مجید میباشد. بدتر از این اینکه بعضیها کلماتی از اینقبیل وضع کرده اند - لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله، لا اله الا الله موسی کلیم الله. لا اله الا الله عیسی روح الله. و گفته اند اینها کلمات تشهد در ادیان قبلی هستند در حالیکه ذکر کبری از این کلمه ها و نام و نشانی آنها در تورا و انجیل یا در کتب دیگر یهود

و عیسویان وجود ندارد. هزاران نقص در مسلمین امروزه پیدا شده ولی هیچگاه تشهد خود شانرا فراموش نکرده اند. حال در صورتیکه مسلمین تشهد خود را فراموش نکرده اند پس چگونه یهودیان و عیسویان کلمه خودرا فراموش کرده اند؟ و اگر آنان کلمه خودرا از یاد برده اند و همچنین از کتب آنها نیز محوشده است پس مسلمان آنکلمات فرضی مذکور را از کجا یاد گرفته اند؟ حقیقت اینستکه غیر از محمد رسول الله (ص) برای هیچ پیغمبری کلمه تشهدی بنحو علامت ممتاز نازل نشده است و نازل شدن کلمه طیبه شهادتین یکی از مختصات حضرت محمد رسول الله (ص) است و حضرت ختمی مرتبت در اثر داشتن کلمه طیبه تشهد از سایر انبیاء مشخص و ممتاز میباشد. علت این امر نیز اینستکه در کلمه طیبه اسلام اقرار رسالت با اقرار توحید توأم و اقرار توحید حقیقی است ازلی و ابدی که هرگز تغییر نیافته و نمیابد. چون دوره نبوت هر یک از انبیاء محدود بوده و روزی پایان مییافته است خداوند نام هیچ یک از انبیاء را بنام خود متصل ننموده ولی چون نبوت محمدی برای همیشه پایدار و دوره اش پایان پذیر نبوده است خداوند متعال اسم مبارک محمد رسول الله (ص) را این منزلت و مقام بخشیده و نام نامی او را در کلمه توحید بانام خود ملحق فرموده است (لا اله الا الله محمد رسول الله) تا بر دنیا آشکار کند که چون توحید محوشدنی و تغییر پذیر نیست همچنین نام و نبوت و مأموریت محمد رسول الله (ص) از دستبرد حوادث مصون و هرگز محو و فنا پذیر نخواهد بود. عجب در اینستکه یهود مدعی نیستند که حضرت موسی (ع) کلمه تشهد داشته و عیسویان مدعی نیستند که حضرت عیسی (ع) دارای کلمه تشهد بوده است و صایبان نمیگویند که حضرت ابراهیم^۴ کلمه ای داشت. ولی مسلمین که از خواص ممتاز نبی اکرمشان (ص) داشتن کلمه طیبه شهادتین است و خداوند این کلمه طیبه را به نبی آنان ارزانی فرموده و بوسیله همین کلمه طیبه وی را بر اقوام دیگر برتری اعطاء نموده است اکنون سخاوت را بجائی

رسانده حاضر شده اند که این فضیلت و برتری و امتیاز نبی خود را میان دیگران تقسیم و بانان تفویض کنند و باینکه استهای خود آن انبیاء مدعی کلمه ای نیستند .

مسلمانان خود بخود از طرف آنان کلمه های درست کرده و میگویند که یهودیان و عیسویان و صابیان این کلمات را که در بالا ذکر شده بعنوان مذاهب خود در مقابل کلمه طیبه اسلامی میداشته اند . حال آنکه برای هر دیانت کلمه مخصوصی لازم نیست و اگر هم لازم باشد احمدیت ادعای داشتن کلمه جدیدی را نمیکند زیرا احمدیت دین یا مذهب جدیدی نبوده و جز اسلام چیز دیگری نیست . احمدیت بر همین کلمه شهادتین استوار است که حضرت ختمی مرتبت محمد رسول الله (ص) در دنیا منتشر نمود و کلمه سزبور - لا اله الا الله محمد رسول الله است . احمدیان معتقدند که آفریننده این جهان خدائی است یگانه وحده لا شریک له . قدر تهایش نا محدود و نیز او رب است و رحمان است و رحیم است و مالک یوم الدین . و خلاصه متصف بکلیه صفاتی است که در قرآن مجید بان اشاره شده و از کلیه امور که قرآن کریم او را از آنها منزّه داشته منزّه و مبرا است . فزد احمدیان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب قرشی مکی (ص) پیغمبر خدا بوده و آخرین شریعت برایشان نازل شده است . ایشان برای همه چه عربی و چه غیر عربی و چه سفید و چه سیاه و بالاخره برای همه بشر نسلاً بعد نسل مبعوث شده و دوره نبوت شان از ابتداء بعثت تا روزیکه بر روی زمین یک فرد انسانی زنده باشد ادامه خواهد داشت . تعلیمات آنحضرت (ص) برای هر فرد انسانی واجب الاجراء است و هر انسانیکه حجت بر او تمام شود و باوجود آن بانحضرت (ص) ایمان نیآورد مستحق عذاب الهی خواهد بود . هر کس که اسم آنحضرت (ص) بگوشش رسد و بر او صداقت آنحضرت مدلل شود مکلف است که بانحضرت ایمان آورد و الا حق ندارد که چشم داشت نجات داشته باشد و حصول پاکیزگی حقیقی

بسته به پیروی آنحضرت (ص) میباشد .

برطرف کردن بعضی اشتباهات نسبت به احمدیان و عقیده احمدیها نسبت به مسئله ختم نبوت - بعضی از کسانی که واقف بحقیقت امر احمدیت نیستند و چنانچه در پیش بان اشاره شد اینطور تصور میکنند که احمدیها مسئله ختم نبوت را قبول ندارند و حضرت پیغمبر اکرم (ص) را خاتم النبیین میدانند درحالیکه این تصور خطای صرف و اشتباه محض است و ناشی از بی اطلاعی است . چون احمدیها خود را مسلمان میدانند و بکلمه شهادتین اعتراف دارند چگونه میشود که ختم نبوت را انکار و بختی مرتبت بودن رسول اکرم (ص) اذعان و اعتراف نداشته باشند . خداوند کریم در قرآن مجید صریحاً میفرماید - ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین (سورة الاحزاب آیه ۴) محمد رسول الله (ص) پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نخواهد بود ولی او رسول خدا و خاتم النبیین است . و کسانی که بقرآن ایمان دارند چگونه میتوانند منکر این آیه باشند . پس احمدیها هرگز این عقیده را ندارند که حضرت رسول اکرم (ص) و مقام خاتمیت رسل را نداشته و آنچه احمدیها میگویند این است که معنائیکه مسلمین امروز برای عبارت خاتم النبیین قائل هستند معنی واقعی این عبارت نیست و باین معنی که بان میدهند شأن و شوکت و عزت حضرت رسول اکرم (ص) را که در این آیه بیان شده است ظاهر نمیکند . جماعت احمدیه معنی این عبارت را همان طور که در لغت عرب مصطلح است بیان میکنند و بیانات حضرت علی امیرالمؤمنین کرم الله وجهه و حضرت عائشه صدیقه ام المومنین رضی الله عنها و برخی دیگر از صحابه کرام رضی الله عنهم و رضواعتنه همین معنی را تأیید میکند . بدیهی است چنانکه عبارت مذکور باین معنی تلقی شود مقام و منزلت رسول اکرم (ص) بمراتب افزوده ترمیگردد و بر همه نوع انسان افضلیت آنحضرت اثبات میشود . بنابراین جماعت احمدیه منکر ختم نبوة نیستند

بلکه منکر آنمعنای ناقصی هستند که در زمان حاضر بعلمت عدم وقوف میان مسلمین رواج دارد. و گرنه انکار مقام ختم نبوت جز کفر محض چیز دیگری نیست و جماعت احمدیه بفضل خداوند متعال مسلمان و معتقدند که تنها راه نجات و فلاح بشریت پیروی از دین حنیف اسلام است.

باز هم در میان اشخاصیکه بحقیقت احمدیت واقف نیستند اشخاصی یافت میشوند که میگویند احمدیها همه قرآن را قبول ندارند و فقط چند جزو آنرا معتبر میدانند. چنانچه اخیرا اشخاصی چند که بملاقات اینجانب آمده بودند اظهار داشتند که علماء محلی ما میگویند که احمدیها همان قرآن را قبول ندارند. این نیز یکی از اتهاماتی است که دشمنان جماعت احمدیه به آنان نسبت میدهند. احمدیها قرآن کریم را چنان کتاب محفوظی میدانند که هیچگونه تحریف و تنسیخ و تبدیلی در آن راه نیافته و نخواهد یافت و عقیده دارند که هر کلمه آن از طرف خداوند تبارک و تعالی نازل شده و لازم الرعایه و لازم الاجراء است.

عقیده جماعت احمدیه نسبت بفرشتگان

در میان بعضی از اشخاصیکه واقف بحقیقت عقیده احمدیها نیستند کسانی یافت میشوند که مدعیند احمدیها معتقد بوجود فرشتگان و همچنین شیطان نیستند. در صورتیکه این ادعا خالی از حقیقت و تهمت محض است زیرا وجود این دو موجود در قرآن کریم ذکر شده و چون احمدیها بقرآن ایمان دارند چگونه میتوانند منکر قسمتی از آن بشوند. در نتیجه فیض ربانی احمدیها ایمان کامل بوجود فرشتگان دارند. و ما در اثر تعلیمات احمدیت نه تنها بوجود فرشتگان ایمان داریم بلکه یقین است میتوان با کمک تعلیمات قرآنی رابطه عملی با فرشتگان پیدا نمود و از آنان در زمینه علوم روحانی استفاده کرد. نگارنده خود علوم چندی از فرشتگان آموخته است. مثلاً فرشته ای تفسیر سوره فاتحه را بمن آموخت و از آن پس چنان مطالب سود مندی از سوره فاتحه بر من کشف شد که حدی برای آن متصور نیست. من مدعی هستم که

آنچه پیروان مذاهب مختلف میتوانند از مضامین علوم روحانی کتب دینی خود استنتاج کنند من بیشتر از آنرا میتوانم از سوره مبارکه فاتحه استنتاج کنم. سالیان دراز است که برای اثبات این ادعا مبارز طلبیده ام و تا بحال هیچکس برای مبارزه حاضر نشده است. سوره فاتحه بر موضوعهای هستی باری تعالی و اثبات مسئله توحید و احتیاج برسالت و دعا و تقدیر و حشر و نشر و جنت و دوزخ چنین فروغ تابناک و روشنی بخشیده که صدها صفحات کتب ادیان دیگر نمیتوانند این روشنی را ببخشند. این است آنچه فرشتگان میتوانند بانسانی تعلیم دهند و با اینوصف چگونه ممکن است وجود فرشتگانرا انکار کرد. پس احمدیها نه تنها بوجود فرشتگان معتقد میباشند بلکه مدعی هستند که از وجود ایشان هم ممکن است استفاده کرد.

موضوع دیگری که باقی میماند مسئله ایمان به شیطان است. باید دانست که شیطان موجود پلیدی است بنا براین موضوع ایمان آوردن بچیز پلید خود بخود منتفی میشود. بدیهی است از طریق قرآن مجید بوجود شیطان پی برده ایم و ازاینرو معتقدیم که شیطان وجود دارد و اینک مبارزه باشیطان را وظیفه جماعت مسیح موعود قرار داده تا حکومت شیطان از صفحه گیتی برافکنده شود. من خود شیطان را در خواب دیده ام و باوی کشتی گرفته ام و در اثر برکت آیات و سوره های تعویذ او را شکست هم داده ام. خداوند متعال دریک مورد مرا آگاه ساخت که در رسیدن مقابیکه برای من مقرر است شیطان و پیروانش مانع میشوند ولی وظیفه من است که بدون پروا و در نهایت بیباکی راه خود را پیش گیرم و کوچکترین نوجهی بانها نداشته باشم و درهنگام سختی عبارت - بفضل خدا و رحم او - را ورد زبان سازم و هدف خود را پیوسته تعقیب کنم. در نتیجه بسوی هدف خود که خداوند بآن اشاره فرموده بود پیش رفتم و دیدم که شیطان و پیروانش برای ترسانیدنم و هراسانیدنم بصور مختلف ظهور

کردند گاهی فقط بصورت سرهای بدون تن راه را سد میکردند و زمانی بصورت بدنهای بی سر پیش میآمدند ولی مطابق امر الهی بسوی آنها هیچ متوجه نمیشدم و با تکرار عبارات - بفضل خدا و رحم او - بفضل خدا و رحم او - هدف خود را دنبال میکردم و هر مرتبه که این کلمات را تکرار میکردم مشاهده مینمودم که شیطان و پیروانش پا بفرار میگذارند و میدان را خالی میکنند ولی پس از چندی دوباره برنگ دیگر پیش میآمدند و هر بار که با حربه عبارت مذکور (بفضل خدا و رحم او) بانان حمله میکردم بدور کردن آنها کامیاب میشدم تا آنکه بسر منزل مقصود رسیدم و شیطان لعین برای همیشه از من دور شد و میدان را خالی گذاشت. بنا بر همین رؤیا است که من کلیه نوشتجات سهم خود را با عبارت - بفضل خدا و رحم او - شروع میکنم خلاصه جماعت احمدیه بوجود ملائکه ایمان دارند و وجود شیطان را نیز انکار نمیکنند.

برخی میگویند احمدیه مذکر معجزه اند

این موضوع نیز برخلاف حقیقت است زیرا گذشته از معجزات حضرت محمد رسول الله (ص) جماعت احمدیه قائل است که پیروان حقیقی محمد رسول الله (ص) نیز در اثر فیض ربانی قادر بآرائه معجزه هستند. سراسر قرآن کریم مملو از معجزات محمد رسول الله (ص) است و جز کوران ازلی و ابدی نمیتوانند منکر این معجزات باشند.

عقیده احمدیان نسبت بموضوع نجات

بعضیها این تهمت را با احمدیه نسبت میدهند که اینان عقیده دارند بجز احمدیان همه کس جهنمی است. این تهمت ناشی از عدم اطلاع یا بعلت عداوت و ستیز با جماعت احمدیه است. زیرا ما هرگز معتقد نیستیم که بجز احمدیه همه جهنمی هستند. در عقیده ما ممکن است کسی اسماء احمدی باشد ولی جهنمی بشود همان طور که ممکن است کسی احمدی نباشد و داخل جنت گردد. زیرا ورود بجهت تنها در نتیجه اقرار زبانی میسر نمیشود و فقط

دراثر انجام وظایف محوله نصیب میگردد. همچنین ورود بدوزخ تنها نتیجه انکار زبانی نیست بلکه برای جهنمی شدن شرایط چندی لازم است. اشخاص گواينکه منکر بزرگ ترين حقايق هم باشند جهنمی نميشوند مگر آنکه حجت بر آنان تمام شود. حضرت ختمی مرتبت (ص) فرموده اند که در گذشتگان درسَن کودکی یا مقیمان کوهسارها و بیابانهای دور دست یا کسانی که پير فوت هستند و عقل خود را از دست داده اند یا دیوانگانیکه خالی از عقل و شعور باشند مرفوع القلم میباشند و از آنها روز واپسین باز پرسى نخواهد شد بلکه در روز قیامت خداوند کریم آنها را شعور میدهد و دوباره بسوی آنان پیغمبری میفرستد و بآنها فرصتی برای شناختن حق و باطل میدهد در آن هنگام بر هر کس که حجت تمام شد و قبول نکرد وارد جهنم میشود و هر کسی قبول کرد و حقیقت را پذیرفت داخل جنت میشود. بنا براین این اظهار که هر کس احمدی نیست و پیرو نهضت احمدیه نشده است نزد احمدیان دوزخی میباشد کاملاً خطا و اشتباه است. درباره نجات روز واپسین عقیده احمدیان براین است هر کسیکه از فهمیدن و شناختن صداقت سرباز زند و کوشش نماید که حرف حق بگوشش نرسد تا مبدا مجبور بعمل و انجام وظیفه بشود یا آنانیکه حجت حق بر آنها تمام شده و حاضر بقبول کردن آن نیستند در پیشگاه خداوند متعال سزاوار عذاب و عقوبت میباشند ولی با این همه چنانچه اراده خداوندی تعلق گیرد اینچنین اشخاص نیز قابل آموزشند. زیرا قسمت کردن رحمت حق در اختیار ما نیست. غلام نمیتواند آقای خود را از سخاوت باز دارد. خداوند متعال آقا و مالک ما است و چنانچه علم و حکمت و رحمت او اقتضا کند که چنین کسی را که بظاهر قابل آموزش نیست بیاموزد ماچه و که هستیم که جلوی رحمت او را بگیریم یا مانع عنایات او شویم اتفاقاً احمدیها درباره موضوع نجات اینقدر وسعت نظر دارند که در نتیجه همین وسعت نظر بعضیها به احمدیان فتوی کفر

داده اند. احمدیها معتقدند که هیچکس چه مؤمن و چه کافر در عذاب ابدی باقی نخواهد ماند. چون در قرآن شریف بیان شده است — رحمتی وسعت کل شیء یعنی رحمت من بر همه چیز احاطه دارد و میفرماید — امه هاویه. یعنی نسبت کافر بدوزخ همچون نسبت بچه به مادر است (یعنی برای تکمیل و تربیت کودک کمک مادر مؤقتی است) نیز میفرماید — ما خلقت الجن و الانس الا لبعثدون (سوره ذاریات) یعنی جن و انس را آفریده ام تا بنده من باشند. با در نظر گرفتن این آیات و هم چنین آیات دیگر در این زمینه چگونه میتوانیم باور کنیم که رحمت حق بالاخره دوزخیان را در برنمیگیرد و دوزخیان هیچوقت از جهنم نجات نمیابند و آن بندگان خدا که خداوند تبارک و تعالی آنها را برای بندگی خود آفریده دائماً بنده شیطان خواهند ماند و دیگر بنده خدا نخواهند شد و صدای پر محبت و شفقت خداوندی را هیچوقت نخواهند شنید و این عبارت بآنجا خطاب نخواهد شد که فرموده است فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی. یعنی بیائید بندگان من شوید و سپس وارد جنت من گردید!

عقیده احمدیان نسبت به احادیث رسول الله (ص)

بعض از مردم بخطا تصور میکنند که احمدیها احادیث نبوی را قبول ندارند و نیز برخی دیگر آنان را متهم باین میکنند که فقهاء اسلام را قبول ندارند. هیچ یک از این دو موضوع حقیقت ندارد و احمدیها در مسئله تقلید و عدم تقلید میانه روی را اختیار کرده اند. طبق تعلیمات احمدیت چنانچه صحت قولیکه منتسب بحضرت ختمی مرتبت (ص) باشد ثابت شود از آن پس گوش دادن بحرف دیگران در این مورد مخصوص بیحرمتی بحضرت رسول اکرم (ص) است. زیرا در صورتیکه آقائی چیزی بفرماید در آن مورد کسی گوش بحرف غلام نمیدهد و باوجود استاد کسی برای فرا گرفتن دانش نزد شاگرد نمیروند. ائمه فقهاء هر چند هم مقام علمی و روحانی شامخ داشته باشند از غلامان و شاگردان مکتب حضرت ختمی مرتبت (ص) میباشد و نهایت

عزت و شرف آنان نتیجه اطاعت و پیروی از این مکتب است و شأن و شوکت شان زائیده فرمانبرداری از محمد رسول الله (ص) است. پس چنانچه صحت اظهاریکه منتسب بحضرت پیغمبر (ص) است به ثبوت رسد آن اظهار. دلیل حکم قطعی در آنمورد میباشد و هیچ کس حق ندارد آن اظهار را رد کند یا برخلاف آن حکمی صادر نماید. و بدیهی است که علامت ثبوت آن اظهار مطابقت با قرآن مجید میباشد. و در اینمورد باید گفت که چون رواة احادیث انسانند و در میان آنان نیک و بد وجود دارد و بعلاوه همه دارای حافظه مساوی و خوب نیستند و نیز فهم بعضیها از دیگران رساتر است پس در مورد حدیثیکه مفهومی بر خلاف مفهوم قرآن مجید باشد آن حدیث غلط خواهد بود. چون تمام احادیث قطعی و صحیح نیستند و خود آنمه بعضی احادیث را صحیح و برخی را مشکوک و عده را معقول خوانده اند لذا در مقابل کتابی چون قرآن مجید که قطعی و یقینی میباشد حدیثی که برخلاف است مورد قبول نخواهد افتاد زیرا اساسا محک سنجش قرآن مجید است و هر آنچه برخلاف آن باشد غلط و ناصواب است. ولی در مواردیکه در قرآن کریم نیز نص صریح بیان نشده باشد واحادیث متقن و صحیح در دسترس هم نباشد و یا اینکه الفاظ حدیث مفهومیهای مختلف داشته باشد در اینصورت یقینا فقهائیکه سراسر زندگیشانرا صرف و وقف فکر و غور و تحقیق در قرآن و حدیث کرده اند حق اجتهاد خواهند داشت و یک فرد عامی که نه در قرآن و نه در احادیث تحقیق و تدقیق کرده باشد یا آنکه پایه دانش و تفقهش بدرجه ای نرسیده باشد که بتواند در قرآن و احادیث دقت لازم را بنماید حق ندارد که بگوید چرا اقوال امام ابو حنیفه یا امام احمد یا امام شافعی یا امام مالک یا دیگر پیشوایان روحانی بر قول من ترجیح دارد و چون من مسلمانم و آنان هم مسلمان بوده اند پس اقوال ما در یک درجه اعتبارند. در این باب باید گفت که اگر یک فرد عامی و یک پزشک نسبت به مرض بیمار، اختلاف

نظر پیدا کنند البته قول پزشک بر قول شخص عامی ترجیح دازد و همچنین اگر در یک مسئله قانونی اختلاف پیدا شود بدیهی است قول یک نفر قانون دان بر قول یک نفر عامی مقدم است. در اینصورت چگونه و چرا در امور دینی اقوال ائمه که تمام عمرشان را در تحقیق و تدقیق در قرآن و احادیث صرف کرده و نیز قوای ذهنیشان هم برصدها هزار افراد دیگر تفوق داشته و شفقت و مهربانی خاص باری تعالی در واقع تصدیق تقوی و طهارتشان است نباید بر اقوال عامه ترجیح داشته باشد؟ احمدیت همان طور که گفته شد بر اعتدال استوار است و اهل حدیث و مقلدین را در همه جا بطور کلی تأیید نمیکند و در این باره همان مسلک راست و ساده ای را دارد که امام ابوحنیفه میداشت یعنی قرآن کریم بر همه چیز مقدم و درجه اول را حائز است و بعد از آن احادیث معتبر و صحیح و در درجه سوم استدلال و اجتهاد دانشمندان مذهبی است. روی این اصل گاهی احمدیان خود را حنفی میخوانند یعنی پیروی از اصلی میکنند که امام ابوحنیفه برای مذهب بیان داشته است و گاهی هم خود را اهل حدیث میخوانند چون معتقدند که قول حضرت ختمی مرتبت (ص) و قتیکه صحت آن ثابت و محقق باشد بر اقوال کلیه افراد بشر برتری دارد و حتی از مجموعه اقوال ائمه هم بالاتر و والاتر است.

عقیده احمدیها نسبت به مسئله تقدیر

کسانیکه عقیده احمدیها را بخوبی نشناخته اند بخطا تصور میکنند که احمدیها منکر مسئله تقدیر اند. در صورتیکه احمدیها هرگز منکر تقدیر نمی باشند. احمدیها معتقدند که تقدیر خداوندی در این دنیا پیوسته جاری و ساری بوده و تا روز قیامت همین طور و بدون انقطاع جاری و ساری خواهد بود. کسیرا یارای تغییر و تبدیل در آن نیست ولی قائل باین امر نیستند و باین عقیده مخالفند که دزدی دزد و نماز نخواندن بی نماز و دروغگوئی دروغگو و کلاه برداری کلاه بردار و اعمال و افعال پلید انسانی از قبیل اینها بستگی

تقدیر خداوندی دارد و بخداوند متعال منتسب است و باین مکروفریب و نظر باطل بشر لکه سیاه صورت خود را نعوذ بالله بخواهد بصورت خدا بچسباند . احمدیها را عقیده بر این است که خداوند کریم در اینجهان دو قانون بنام تقدیر و تدبیر در یک آن باهم برای نظام این عالم مقرر فرموده و بر طبق مفاد آیه شریفه — بینهما برزخ لایبغیان . میان این دو قانون حد فاصل قرار داده است که هیچوجه بایکدیگر تصادم نمیکند . قانون تقدیر و قانون تدبیر هر یک جداگانه و بدون کوچکترین اصطکاک اجراء میشوند . در امور تقدیری تدبیر انسانی مؤثر و سود مند نمی باشد و در امور تدبیری تقدیر دخالتی نمیکند و آنانیکه در امور تدبیری با توقع بتقدیر الهی دست و پاشکسته و بدون جنبش و حرکت و جد و جهد مینشینند تا تقدیر الهی کار آنان را بسازد مستقبل و آئینده خویشرا نباه و بر باد داده اند . زیرا اساسا توقع آنان برخلاف اصول و قوانین خداوندی است و کاسلا بیجا و بیمورد است . خلاصه احمدیها با کوشش افراد برای پنهان کردن اعمال زشت خود در پرده تقدیر و از پرده مزبور برای پوشانیدن اعمال سؤ خود جواز آزادی تهیه کردن و لفظ تقدیر را بخطا در غیر مورد بکار بردن مخالفند بدیهی است در موردیکه خداوند کریم امر بتدبیر فرموده چشم داشت از تقدیر بیموقع و نتیجه آن بدون تردید نامطلوب خواهد بود .

مسلمانانیکه در انتظار نتیجه تقدیر الهی نشسته و از جد و جهد لازم برای ترقی و پیشرفت جامعه خود صرف نظر کرده اند در نتیجه نه تنها از حقیقت دین دور مانده بلکه دنیا را هم از دست داده اند . البته اگر این امر را در نظر میداشتند که بجای اتکاء بتقدیر در کارهاییکه خداوند انجام آنها را بتدبیر موكول کرده جد و جهد میکردند باین روز سیاه نیفتاده و این زبونی فعلی را نمی داشتند .

عقیده احمدیها نسبت به موضوع جهاد

یکی دیگر از اشتباهاتیکه بعلت عدم توجه بجماعت احمدیه منتسب

کنند این است که میگویند احمدیها منکر جهادند در صورتیکه اینگفتار صحیح نیست. احمدیها را عقیده بر اینستکه جنگ بردو نوع است. یکی جنگ مذهبی و دیگر جنگ غیر مذهبی. جنگ مذهبی یا جهاد جنگی را گویند که برای حفظ و دفاع از دین انجام شود و طرفیکه با آن جنگ میشود دشمن دین بوده و برای از بین بردن دین جنگ را آغاز کرده و میخواهد با زور عقیده مؤمنین و دین را از بین ببرد. اگر دردنیاسانی برای از بین بردن دین اسلام بزور متوسل شوند جهاد بر هر فرد مسلمان واجب و فرض میشود و چنین جهادی مشروط باینستکه اعلان جهاد را امام مسلمین بدهد تا مسلمانان بدانند که کدام یک از آنها بایستی مباشرة وارد عمل شده و کدام باید منتظر نوبه خودش باشد و چنانچه اعلان جهاد و تنظیم امر آن در تحت نظر امام وقت صورت نگیرد آنوقت درحالیکه جهاد بر هر کس فرض میشود همه مسلمین باید بیدرنگ در آن شرکت کنند و کسانیکه عقب میمانند گناهگار خواهند بود. ولی اگر امام مسلمین در میان آنان وجود داشته باشد تنها آن فرد یا افراد یا جماعتها که مأمور شرکت در جهاد میشوند و از لیبک گفتن بدستور امام وقت و انجام وظیفه دینی خود سر باز زنند گناهگار میشوند. و در پاسخ کسانیکه اظهار میدارند چرا در دوره حکومت انگلستان در هند از طرف جماعت احمدیه حکم جهاد با اینکه ضرورت داشت صادر نشد؟ گفته میشود که آنموقع بنظر جماعت احمدیه جهاد ضرورت نداشت زیرا حکومت انگلیس برای از بین بردن دین اسلام بزور متوسل نشد و بنا بر این جهادی لازم نبود. اما چنانکه بعقیده این گویندگان (بعضی پیشوایان مسلمان هند) عقیده و نظر احمدیها غلط بوده. و انگلیسها برای نابود کردن دیانت اسلام بزور متوسل شده بودند و جهاد بر مسلمین فرض و واجب بود پس چرا و چگونه سایر مسلمین هند در مقابل انگلیسها همان طور که در اسلام مقرر است قیام و جهاد نکردند؟ آیا افراد مسلمان و علماء روحانی آنان

که مخالف احمدیت هستند نسبت بعدم انجام امر واجب (جهاد) در پیشگاه خداوند چه جواب خواهند داد؟ احمدیها در پیشگاه خداوند متعال اینگونه جواب خواهند داد که بعقیده ما شرائطیکه جهاد را لازم میکرد کامل نبود و اگر از اینجهت قصوری شده است قصور مزبور ناشی از نادانی و اشتباه در اجتهاد ما بوده است. ولی آیا علماء سایر فرق مسلمین که در صف مخالف احمدیت ایستاده. و شرائط لزوم جهاد را کامل میدانستند چه جواب خواهند داد؟ آیا در پیشگاه خداوند عرض خواهند کرد که بدون شک و تردید وقت جهاد بود و ما یقین داشتیم که جهاد وجوب دارد ولی از ترس جان جهاد نکردیم و نیز از تشویق و امر کردن بسایرین که آماده جهاد و فداکاری بودند خود داری کردیم زیرا ترسیدیم که در اثر این عمل دولت وقت ما را به زندان افگند؟ ما قضاوت در این امر را بنظر اشخاص منصف و بیغرض وا میگذاریم تا خود بگویند که در اینگونه بازخواست در پیشگاه حق کدام یک از پاسخ های فوق مورد قبول واقع خواهد شد؟

آنچه تا بحالی در این باره گفته شد برای بر طرف کردن شک و تردید کسانی بوده که درباره عقیده احمدیها حتی بطور سطحی و اجمال هم مطالعه ای نکرده اند یا کسانی که پیام احمدیت را از دهان دشمنان احمدیت شنیده اند و یا کسانی که بدل خواه خود عقیده احمدیان راهر طور که خواسته اند توصیف و تعبیر کرده اند.

اکنون میخواهم خطاب بکسانی که تا حدی بر تعالیم احمدیت واقف هستند و میدانند که احمدیها عقیده بتوحید و برسالت حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله (ص) و قرآن و حدیث دارند و نماز میخوانند و روزه میگیرند و حج میروند و زکوة میدهند و بحشر و نشر و پاداش ثواب و عقاب ایمان دارند و با این وصف در حیرتند که با وجود اینکه احمدیها مانند دیگر مسلمین مسلمانند پس چه لزومی برای ایجاد یک جماعت جدیدی در بین بوده

است سخنان چندی بیان کنم .

اینگونه اشخاص اعتراض بعقیده و عمل احمدیها ندارند و تنها اعتراض آنان بایجاد جماعت جدید است و میگویند چنانچه فرق درمیان احمدیها و سایر فرق اسلامی نیست پس چرا و بچه منظور و مقصود این صورت افتراق بعمل آمده و ایجاد جماعت جداگانه ای شده است ؟

علت ایجاد این جماعت جدید

جواب این موضوع را میتوان بدو صورت داد . یکی از این صور عقلی و دیگری روحانی است . مبنای صورت عقلانی آن این است که جماعت تنها اسمی برای عده محدودی نیست مثلا هزار یا صد هزار یا ده میلیون افراد را نمیتوان جماعت گفت بلکه جماعت عبارت است از مجموعه افرادی که برای انجام کاری گرد هم جمع شده و باهم متحد گردیده و یکدل و یکجهت و طبق برنامه مخصوصی کار بخصوصی را انجام دهند . عده این افراد گویانکه از پنج یا شش نفر هم تجاوز نکنند میتوان بر آن نام جماعت اطلاق کرد در صورتیکه افرادی گویانکه عده آنها بمیلیون یا میلیونها هم برسد ولی اوصاف فوق بر آنها منطبق نباشد نام آنانرا جماعت نمیتوان گذاشت . روزیکه حضرت ختمی مرتبت (ص) در مکه مکرمه ادعای پیغمبری کرد تنها چهار نفر بوی ایمان آوردند که با آنحضرت (ص) پنج نفر میشدند و با اینوصف کلمه جماعت بر این پنج نفر اطلاق میشد در صورتیکه به هشت هزار یا ده هزار نفر نفوس مکه کلمه جماعت اطلاق نمیشد . و از این بالاتر بتمام نفوس عربستان هم اینکلمه اطلاق نمیگردید زیرا آنان برای هیچکاری متحدا و متفق و طبق برنامه منظمی اقدام نمیکردند . لذا قبل از وارد کردن ایراد باساس تشکیل جماعت جدید باید دقت نمود در اینکه آیا مسلمانان فعلا جماعتی هستند؟ و اینکه آیا مسلمانان دنیا در همه قضایا باهم متفق و متحد هستند؟ و برنامه عمل مشترک و متفق علیه دارند؟ و بر آن عمل

می‌کنند یا نه؟ البته از اینجهت اختلافی نیست که مسلمانان باطناً باهم همدردی مینمایند ولی این همدردی بین همه مسلمین نیست و با تفاوت در میان آنان شدت و ضعف دارد. بعلاوه در میان مسلمانان جهان برنامه و نظام معینی موجود نیست که بوسیله آن اختلافات خود را برطرف نمایند. گاهی اختلافات در یک جماعت هم صورت وقوع پیدا میکند و حتی در زمان پیغمبران نیز در جماعتشان بعضی اختلافات پدیدار میشد و در زمان حضرت رسول اکرم (ص) نیز گاهی میان مهاجرین و انصار اختلاف پدید میگشت و زمانی در دیگر قبائل عرب اختلافات بروز مینمود ولی وقتی رسول اکرم (ص) نسبت بمابه الاختلاف حکمی صادر میفرمود اختلاف از بین میرفت. همچنین در زمان خلافت نیز اختلافات پدید میآمد ولی بمحض اینکه خلفاء قضاوتی میفرمودند اختلافات رفع میشد. بعد از پایان زمان خلفای راشدین نیز تقریباً تا هفتاد سال همه مسلمین تحت لوای یک حکومت جمع بودند و مسلمانان در هر جا که بودند تابع نظام و احدی بودند. حالا اگر آن نظام خوب یا بد بود افلا این حسن را داشت که مسلمین را متحد و در یک راه معین هدایت مینمود. بعد از آن میان مسلمانان اختلاف بروز کرد و دو دسته شدند. مرکز ثقل یک دسته اسپانیا شد و مسلمانان سایر نقاط دنیا دسته دوم را تشکیل دادند. البته این یکنوع اختلاف بود ولی این اختلاف بسیار محدود و ناچیز بود و با اینهمه قسمت اعظم مسلمانان جهان پیروی از یک نظام معین میکردند ولی بعد از پایان سیصد (۳۰۰) سال نظام اجتماعی مزبور چنان درهم ریخت که میان کلیه مسلمانان جهان اختلاف بارز حکم فرما شد و تشتت و تفرقه میان آنان پدید گردید. حضرت رسول اکرم (ص) چه راست فرموده‌اند—

خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب
یعنی بهترین قرن‌ها قرن من است و در درجه دوم کسانی هستند که در
قرن بعد از قرن من میآیند و در درجه سوم مردمان قرن بعدی آنان

سپاشند پس از آن صداقت و راستی از دنیا رخت میبندد و ظلم و ستیز و اختلاف بروز میکند و همینطور هم شد. و بعد از آن اختلاف بدرجه ای رسید که در سیصد (۳۰۰) سال اخیر مسلمین تمام نیروی خود را از دست دادند. در آنوقت کلیه کشور های اروپا از یک یک شاهان کشور های اسلام می ترسیدند و حال آنکه امروز کلیه عالم اسلامی یارای مقاومت و مقابله در برابر هیچ یک از دول امریکا و اروپا را ندارد. و برای مثال دولت اسرائیل را ذکر میکنیم این دولت در بادی امر بسیار کوچک بود و کشور های سوریه و لبنان و عراق و عربستان سعودی و مصر قسمت مسلمانان فلسطین همه برای از بین بردن آن باوی جنگیدند ولی در نتیجه بجائی از بین رفتن آن دولت مشاهده میشود که منطقه ای بزرگتر از آنچه سازمان ملل متحد من غیر حق بوی واگذار کرده نصیبش شده است. صحیح است که دول انگلستان و امریکا از دولت اسرائیل پستی بانی میکنند ولی باز این سؤال بخاطر خطور میکند که چه شده است که زمانی یک کشور های اسلامی میتوانستند بر کلیه کشورهای اورپا غلبه کنند و اکنون بعض از دول امریکا و اروپائی به تنهائی از همه کشورهای اسلامی نیرومند ترند.

خلاصه در این زمان مسلمانان بمفهوم حقیقی کلمه جماعت که معنی آن ذکر گردید جماعتی ندارند. البته دولتهای اسلامی در دنیا وجود دارند و بزرگترین آنها دولت پاکستان است که بفضل خدا اخیرا بوجود آمده است ولی کلمه اسلام بر دولت اطلاق نمیشود و دولتهای پاکستان و ایران و مصر و سوریه و لبنان و افغانستان و عربستان سعودی با اینکه دولتهای اسلامی هستند کلمه اسلامی بمعنی اعم بر آنها اطلاق نمیشود زیرا معنی اسلام آن رشته وحدتی است که همه مسلمانان را یک جا و تحت یک نظام جمع کند و فعلا این وحدت و این نظام در دنیا وجود ندارد. مثلا پاکستان یا افغانستان همدردی میکند و همچنین افغانستان یا پاکستان همدردی

مے نمایند ولی نه پاکستان حاضر است که مطیع و منقاد افغانستان باشد و نه افغانستان آماده است که در هر امر مطیع و منقاد پاکستان شود. طرز حکومت و روش سیاسی این دو کشور متفاوت است و هر دو در امور داخلی طبق دلخواه خود عمل مینمایند و همین وضع و روش در میان افراد این دو کشور نیز حکم فرما است و افراد پاکستان و افراد افغانستان و همچنین افراد سایر کشور های اسلامی هر یک بنا بمیل و دلخواه خود مطابق مقررات و روشیکه از طرف دولتهای متبوع آنها مقرر شده رفتار مینمایند و همچگونه روش معینیکه اینان را تحت نظم واحدی در آورد وجود ندارند.

خلاصه در زمان حاضر هم افراد مسلمان و هم دول اسلامی وجود دارند و بفضل خدا بعض از آنها نیرومند هستند و پیوسته نیرومند تر هم میگرددند ولی با اینهمه مسلمانان جهان بصورت یکجماعت نیستند. حال برای مثال فرض کنیم که نیروی دریائی پاکستان آنقدر نیرومند شود که بر اقیانوس هند تسلط کامل یابد و نیروی زمینی پاکستان آنقدر اهمیت پیدا کند که کشور هند از هیتش بر خود بلرزد و قدرت اقتصادی آنقدر پیشرفت کند که کلیه بازار های دنیا را در اختیار گیرد و فرضا از هر جهت بر امریکا نیز برتری یابد در اینصورت آیا دولتهای ایران و عراق و سوریه و لبنان و فلسطین و مصر حاضر میشوند جزء پاکستان شده و با این مملکت یکی شوند ؟ بدیهی است که جواب این سؤال منفی است و تردیدی نیستکه به بزرگی و عظمت پاکستان اقرار میکنند و با اینکشور همدردی کامل مینمایند ولی هرگز حاضر نمیشوند که از استقلال و تمامیت خود دست کشیده و جزو پاکستان گردند. پس با این که با فضل خدای متعال وضع سیاسی مسلمانان رو به بهبودی سرود و کشورهای اسلامی نازه بتدریج بوجود میآید با اینحال نمیتوان مسلمانان جهان را یکجماعت اسلامی خواند چنانکه در میدان سیاست نیز باهم اختلاف نظر دارند و حکومت هر یک از آنها جدا

مستقل است و نیروییکه همه را تحت یک لوای جمع کند وجود ندارد . ولی موضوع اینجا است که اسلام ادعای ایجاد یک نظم سعادت بخش جهانی را دارد . پس نمیتوان تنها و منحصرأ مسلمانان عربستان یا شامات یا ایران یا افغانستان را اسلام نامید بلکه اسلام نامی است که شامل تمام مسلمانان جهان می شود . پس جماعت اسلامی در واقع جماعتی را گویند که شامل تمام دسته ها و فرق اسلام باشد تا هنگامیکه چنین جماعتی در دنیا تشکیل نشود ناگزیریم بگوئیم که در مسلمین جماعتی وجود ندارد گویانکه دولتهائی داشته باشند و هر کدام از آنان بمصلحت خود از سیاست مشخص و معینی پیروی کنند .

در تأیید بیانات فوق گفته میشود که برای جماعت اساسنامه و برنامه عمل منظم و متحد لازم میباشد تا در سایه پیروی از آن تمام مسلمانان جهان اتحاد عمل داشته باشند در صورتیکه مشاهده میشود امروز چنین برنامه عمل متحدی چه در میان سیاست و چه در زمینه تمدن و مذهب وجود ندارد که پیروی شود . بدیهی است که در بعض جاها از طرف یک قسمت با افرادی از مسلمانان بطور انفرادی در مقابل دشمنان اسلام مقاومت میشود ولی این مقاومت امریست جداگانه و با مقاومت متحد و دامنه دار و تحت نظام مخصوص برای دفع حملات دشمنان اسلام تفاوت بسیار دارد . خلاصه از لحاظ برنامه نیز مسلمانان فعلا دارای جماعتی نیستند . حال اگر جماعتی دارای دو مقصد فوق بوجود آید این ایراد بر آن وارد نیست که جماعت تازه ای بوجود آمده بلکه باید گفته شود که آنچه سیاسیتی وجود داشته باشد و وجود نداشت اینک بوجود آمده است .

من بدوستانییکه بخطا این شبهه برای آنان حاصل شده است که باوجود یک قرآن و یک قبله و یک نماز و یک رسول(ص) چرا و بچه علت احمدیها جماعتی ممتاز و جداگانه درست کرده اند میگویم که این نکته را در نظر داشته باشند و دقت کنند که حالا دیگر وقت آن رسید

است که اسلام دوباره بصورت جماعت واحدی در آورده شود و برای اینکار نمیدانم تا که بیخواهند انتظار بکشند. البته دولت مصر بجای خود و دولت ایران بجای خود و سایر دول اسلامی نیز هر یک بجای خود کار های خود را انجام میدهند ولی باوجود این از نقطه نظر غائی در مسلمین یک نقص مشاهده میشود و برای رفع همین نقص است که جماعت احمدیه قیام نموده است.

هنگامیکه ترکها بموضوع خلافت پایان دادند بعضی از علماء مصر برای تأسیس خلافت در آنجا شروع بفعالیت نمودند (بنا بقول برخی از محرمان راز محرک آن در این موضوع پادشاه مصر بوده است) باین منظور که شاه مصر را خلیفه المسلمین بخوانند و از این راه امتیاز و برتری برای کشور مصر نسبت بسایر ممالک اسلامی بدست آید. دولت عربستان سعودی باین اقدام مخالفت کرد و برعلیه این فعالیت مبارزه نمود و فعالیت مصریان را از ناحیه انگلیسها معرفی کرد و اظهار میداشت که اگر کسی استحقاق خلافت را داشته باشد آنکس پادشاه عربستان سعودی است. ما درچگونگی این جویان صحبتی نداریم ولی از نقطه نظر اصول و اثر حاصله از خلافت میگوئیم که بودن خلافت موجب اجتماع و اتحاد مسلمین میشود. ولی هنگامیکه خلافت انحصار به بعضی از شاهان دون شاهان دیگر گردید شاهان دیگر اینطور استنتاج کردند که اینعمل تعدی و دست اندازی درحکومت آنها است و در نتیجه اقدامیکه در راه ایجاد خلافت در آنجا شده بود عقیم ماند. در صورتیکه اگر موضوع خلافت و سود حاصل از آن را عامه مردم درک میکردند و روح مذهبی آنان پشتیبان این احساس میشد در اینصورت رقابت سیاسی بوجود نمیآمد و سدره برقراری خلافت نمیگردید و فقط رقابت جماعتی سد راه آن میشد. بدیهی است در اثر رقابت سیاسی نهضتیکه برای برقراری خلافت بوجود آمده بود در همان کشوریکه مؤید نهضت مزبور بود منحصر شد ولی در صورتیکه پشتیبان آن نهضت احساسات و

جذبات مذهبی میبود محدود به حدود جغرافیائی نمیگردد و در مملکت مخصوصی منحصر نمیشد بلکه در هر خانه و در هر طایفه نفوذ پیدا کرد و بعزت عدم وجود تصادم و مخالفت سیاسی دولتها از این نهضت در بادی امر جلوگیری نمی کردند. چنانکه تاریخ احمدیت خود بهترین شاهد این مدعا است. مقصود احمدیت ایجاد یک اتحاد و هم آهنگی قوی و منظم میان مسلمانان است و مانند احزاب سیاسی قصد و نیت او حکومت و تسلط دنیوی بر مردم نیست. بعضی اوقات انگلیسها در ممالک خود با احمدیها فشار هم وارد آورده اند و آنانرا دچار اشکال کرده اند ولی چون دریافته اند که احمدیت نهضت مذهبی خالصی میباشد از این جهت برای جلوگیری از آن بطریق مستقیم اقدام نکرده اند. هم چنین گاهی برای ملاحظه از بعضی از علماء محلی پادشاهان افغانستان هم نسبت با احمدیها سخت گیری کرده اند ولی در مجالس خصوصی از اقدام خودشان معذرت خواسته و اظهار نأسف کرده اند. هم چنین در ممالک اسلامی دیگر نیز مردم و حتی بعضی از علماء با احمدیها مخالفت کرده اند و از ترس بروز اغتشاش و نا امنی دولتها بعضی اوقات از اقدامات احمدیها مؤقتاً جلوگیری هم کرده اند ولی تا بحال هیچ دولتی این خیال را درباره آنان نکرده است که ممکن است نهضت احمدیه جهت واژگون کردن دولتی باشد. البته دول مزبور در این تشخیص کاملاً راه صواب را پیموده اند زیرا نهضت احمدیه با سیاست کاری ندارد و تنها مقصد و یگانه هدف آن اصلاح حالت دینی و ایجاد اتحاد و اتفاق میان مسلمانان است تا بتوانند متحداً و متفقاً با اسلحه اخلاقی و روحانی با دشمنان اسلام بمقابله و مبارزه برخیزند. مبلغین احمدی با همین اصول و عقایدیکه دارند به اطراف و اکناف عالم رفته و از این جمله عده ای با آمریکا نیز رفته اند. در آمریکا با این مبلغین مخالفت شده است ولی این مخالفت از نوعی است که با سایر آسیائیها میشود و از جهت مذهب و آزادی ضمیر نیست. و هم چنین دولت هلند در اندونیزی با مبلغین

احمدیت در بادی امر مخالفت کرد و نگرانیهای مخفی از آنان داشت ولی چون دریافت که مبلغین مزبور وارد امور سیاسی نیستند از مخالفت و ممانعت و جلوگیری علنی از آنها خود داری کرد و رفتار شایسته از طرف آنها در این مورد همین بود. البته چون ما بر علیه مذهبشان تبلیغ می کردیم از آنها امید همکاری و همدردی هم نداشتیم و در عین حال با سیاست شان نیز کاری نداشتیم و از اینرو آنها هم حقی نداشتند که علنا و مستقیما با ما مخالفت ورزند. روی همین اصل نتیجه این شد که اکنون جماعت احمدیه در غالب ممالک وجود دارد. احمدیها فعلا در کشور های هند و افغانستان و ایران و عراق و سوریه و لبنان و فلسطین و مصر و ایتالیا و سویس و آلمان و انگلستان و امریکا و اندونیزی و ملایا و افریقای شرقی و غربی و حبشه و کشورهای دیگر کم و بیش جماعتی دارند و افراد آن جماعات از اهل محل بوده نه این که اهل هند بوده و بان ممالک هجرت و مسافرت کرده باشند. این قبیل اشخاص که احمدی شده اند حاضرند که مال و جان خود را در راه خدمت باسلام فدا کنند. برای مثال گفته می شود که یک سرهنگ انگلیسی مسلمان شده و زندگی خود را برای خدمت بدیانت اسلام وقف کرده و مشغول تبلیغ دیانت اسلام در انگلستان می باشد. مرتبا نماز می خواند و از نوشیدن مشروبات الکلی بکلی خود داری می نماید و با کدیمین و عرق جبین پول پیدا کرده و آنرا صرف انتشار نشریات دینی و انعقاد و برگزاری محافل و مجالس مذهبی می نماید و کمک مالی که از طرف جماعت احمدیه بوی میشود شاید برای تهیه قوت لایموت هم کافی نباشد و از عایدات یک کارگر ساده انگلیسی هم کم تراست (آدرس ایشان از این قرار است).

*Mr. Bashir Ahmad Orchard, Ahmadiyya Muslim Missionary,
257 COWLY ROAD, OXFORD*

هم چنین یک نفر جوان آلمانی نیز بدیانت اسلام مشرف شده و زندگی خود را وقف خدمت اسلام کرده است. وی سابقا یکی از افسران ارتش

آلمان بوده و بعد با جدوجهد زیاد موفق شده است از کشور آلمان خارج شود. طبق اطلاع رسیده وی اکنون خود را بسویس رسانده است و در آنجا منتظر صدور روا دید است که بسوی پاکستان حرکت کند. این جوان جوش و خروش و شغف زاید الوصفی بر ای خدمت بدیانت اسلام دارد و از همین جهت است که برای فرا گرفتن تعلیمات اسلام اینک بپاکستان می آید تا پس از تکمیل تحصیلات بیکی از کشورها رفته و در آنجا تبلیغات اسلامی نماید. (توضیح آنکه اسم جدید ایشان عبد الشکور کنزی است و در اول سال ۱۹۴۹ میلادی وارد شهر لاهور پاکستان شده است و اکنون مشغول فراگرفتن تعلیم اسلامی و درس دادن زبان آلمانی بیعضی از مبلغین اسلامی می باشد.

جوان دانشمند و نویسنده آلمانی دیگری که باتفاق خانمش که او نیز اهل فضل و ادب است مسلمان شده اند و بمنظور وقف کردن زندگانی خود برای خدمت باسلام اظهار تمایل بآمدن بپاکستان نموده اند تا در اینجا بتکمیل معلومات اسلامی خود پردازند و انتظار میرود مسافرت آنان بطرف پاکستان بزودی صورت گیرد. هم چنین جوانی از اهالی هلند تقاضا کرده است که چگونگی وقف کردن زندگی خود را برای خدمت بدیانت اسلام بوی تعلیم دهند. لذا در نظر است که بزودی ویرا جهت تبلیغ بیکی از کشورها گسیل داریم.

البته عده جماعت احمدیه قلیل است ولی موضوع جالب توجه در این باره این است که بوسیله این جماعت قلیل جماعت اسلامی قیام و قوام گرفته است و در هر یک از ممالک افرادی یافت می شوند که بآن گروهیده و بنای اتحاد جهانی را می گذارند و باوجود اختلاف مسالک سیاسی اقوام افرادی از آنان پیرو احمدیت گردیده اند. این قبیل نهضتها در ابتداء همیشه کوچک بوده و رفته رفته نیرومند گردیده است و در کاشتن بنراتحاد و اتفاق کامیاب می شوند. واضح است که برای حصول نیرومندی سیاسی

وجود جماعت سیاسی لازم است و هم چنین برای بدست آوردن نیروی مذهبی و اخلاقی وجود جماعات مذهبی و اخلاقی لازم و ضروری است بهمین منظور است که جماعت احمدیه از شرکت در امور سیاسی برکنار مانده زیرا در صورتیکه در سیاست شرکت کند در وظیفه مذهبی آن سستی وضع پدیدار خواهد شد.

برنامه جماعت احمدیه

موضوع دیگر برنامه جماعت احمدی می باشد و در دنیا تنها این جماعت مذهبی است که برنامه معینی دارد و در اثر در دست داشتن همین برنامه معین و منظم است که توانسته است با مطالعه دقیق و سنجش اوضاع و احوال در برابر حملات عیسویان بر اسلام مقاومت کرده و در هر جا و هر نقطه بآنها بطور شایان توجه مبارزه نماید. امروز ضعیف ترین قسمت دنیا و شاید بتوان گفت از بغضی جهات نیرومندترین بخش دنیا افریقا میباشد که عیسویت با کلیه قوای خود بر این نقطه حمله ور شده و اکنون همه عیسویها موضوع فوق را (که از بعض جهات افریقا نیرومندترین بخش دنیا است) آشکار اظهار میدارند در صورتیکه پیش از این فقط کشیشها باین موضوع پی برده بودند. حزب محافظکار انگلستان از چندی پیش با اهمیت افریقا پی برده بود و اکنون حزب لیبرال نیز اعلان کرده است که مدار نجات اورپا مربوط به پیش رفتی است که در افریقا می شود ضمناً اورپائیها می دانند که این پیش رفت تنها در صورتی برای آنان میسر و مفید واقع خواهد شد که ساکنان این قاره عظیم عیسوی گردند. احمدیها در ۲۷ سال پیش باین معنی پی بردند و از همان تاریخ مبلغین زبردست و دانشمندی بآن قاره گسیل داشتند و در نتیجه هزاران هزار نفر عیسویت را ترک گفته و مسلمان شدند و اکنون در افریقا متین ترین و منظم ترین جماعات احمدیه است که عیسویان از مبارزه بآن گریزانند و در نشریات آنها مکرر در مکرر اظهار شده است که مساعی جماعت احمدیه جدوجهد کشیشان

و مبلغین عیسوی را خنثی کرده است در افریقای شرقی نیز تبلیغات احمدیه‌ها سالیان دراز است که جریان دارد و گرچه هنوز تبلیغات مزبور در حالت مقدساتی است و بدرجه رضایت بخشی نرسیده با این حال ترک کیش عیسویت و قبول دین حنیف اسلام در میان عیسویان شروع شده است و انتظار می‌رود که تا چند سال دیگر سعی مبلغین احمدیت نتایج نیکو بیار آورد. در اندونیزی و مالایا نیز از مدتها پیش انجمنهای تبلیغات احمدی شروع بکار کرده و بصفوف مسلمانانیکه در آن دیار ازهم پاشیده یا در شرف پاشیده شدن بوده دوباره استقرار و نیرو بخشیده و اینک در برابر دشمنان دین اسلام سعی وافیه می‌نمایند. در زمان حاضر از میان کشورهای عیسوی کشور امریکا در موضوع نشر و تبلیغ دین مسیح از همه بیشتر فعالیت میکند و در آنجا نیز از ۲۷ سال پیش مبلغین احمدیت مشغول تبلیغ دیانت اسلام می‌باشند و هزاران امریکائی داخل جماعت احمدیه شده اند و این امریکائیهها برضا و رغبت سالیانه هزارها دلار از مال شخصی خود را صرف تبلیغ اسلام میکنند. گرچه در مقابل دارائی امریکا این مبلغ جزئی چیزی نیست و در مقابل زحمات و کوشش کشیشان عیسوی این فداکاری مالی احمدیان امریکا خیلی حقیر میباشد ولی موضوع جالب توجه این است که اساس مبارزه طرح شده و فتح در هر میدان از آن ما است زیرا ما پیوسته از عیسویان بطرف خود جلب میکنیم و آنان کسی از طرف ما را بسوی خود نبرده اند. پس نباید گفت که چرا احمدیهها جماعت جدیدی را تشکیل داده اند بلکه باید گفت که اساسا چنانکه گفته شد جماعتی وجود نداشت و احمدیهها این نقص را دیده جماعتی بوجود آورده اند. در این مورد باید انصاف داد که آیا این امر قابل ایراد و اعتراض است یا شایسته ستایش و تحسین؟

علمت جدا داشتن احمدیها از فرق دیگر مسلمان

برخی میگویند ایجاد یک جماعت جداگانه چه لزومی داشت و خوب میبود که احمدیها بدون اینکه در صدد تشکیل جماعت جداگانه بر آیند اصلاحات و تعلیمات خود را بین مسلمانین اشاعه میدادند. برای رفع شبهه این بار گفته میشود که فرمانده لشکر قبط کسانیرا میتواند بجنگ بفرستد که فرمانبردار وی باشند و نمیتواند آنها را که در ارتش وارد نیستند و تحت فرماندهی او نمیباشند برای جنگ و مبارزه اعزام دارد. پس چنانچه جماعتی تشکیل نمیشد بازمی سلسله احمدیه توسط چه کسی میتوانست کارها را انجام دهد و بچه کسی میتوانست فرمان دهد و خلفاء و جانشینان وی توسط چه کسی کارها را انجام میدادند؟ آیا میتوانستند در مواقع ضرورت در خیابانها براه افتاده و بهر مسلمانیکه میرسیدند بگویند که ما در فلان مکان اسلام احتیاج بخدمت دارد بروید بانجا و وظیفه دینی خود را عمل کنید و چنانچه آنفرد مسلمان پاسخ میداد که من ای اطاعت شما حاضر نیستم آن وقت او را رها کرده و بدیگری تکلیف خدمت مینمودند و چنانچه دومی نیز از اطاعت سرباز میزد بسومی و چهارمی و و و و و تکلیف خدمت مینمودند؟ اینموضوع یکی از حقایق عقلی میباشد که هر وقت کار منظمی پیش آمد میکند برای انجام آن افراد و جماعت منظمی لازم میباشد و در صورت نبودن این افراد و جماعت منظم هیچکار منظمی انجام نخواهد یافت. اگر بگویند بلی جماعت لازم بود ولی بهتر میبود این جماعت کار خود را بدون اینکه امتیاز خاص برای خود قائل میشد انجام میداد. در پاسخ گفته میشود که برای کارهاییکه فداکاری و جانبازی و از خود گذشتگی لازم است تنها اشخاص محدودی پیدا میشوند. بعبارت دیگر اینگونه کارها را تنها صاحبان عاشق انجام میدهند و شیفتگانرا باید از هوشیاران جدا کرد زیرا چنانچه

هوشیاران این شیفتگانرا مانند خود تربیت کنند و در محیط خود آورند پس اینگونه کارها را که جانبازی و فداکاری لازم دارد چه کس انجام میدهد ؟ علاوه بر این جدا ماندن از دیگران بخودی خود موجب یکنوع استعجاب میشود و حس کنجکاو را در مردم بیدار میکند و بدون احتیاج بتبلیغ مردم خود بخود شروع بتجسس و تحقیق درباره این مینمایند و بالاخره روزی تحت تأثیر همان چیز واقع میشوند که در پی محو آن هستند . خلاصه این همه ایرادات و اعتراضات در نتیجه قلت تدبیر پیدا شده و اگر چنانچه مسلمانان قدری فکر کنند باین نتیجه خواهند رسید که طریقی را که احمدیت اختیار کرده است صحیح و صواب است و تنها این روش صحیح است که با آن میتوان جماعتی از فدائیان اسلام تهیه و تنظیم نمود و ما دایمکه این روش را ادامه دهند روز بروز بر عده افراد فدائی افزوده میشود تا جائیکه کفر احساس میکند که اسلام قوه و نیرومندی پیدا کرده و آنوقت است که باتمام قوای خود بر اسلام حمله خواهد نمود ولی خوش بختانه آن وقت موقعی خواهد بود که فرصت و موقعیت از دست کفر بدر رفته و ابتکار عمل در دست اسلام خواهد بود و کفر ناگزیر شکست خورده از میدان بدر خواهد رفت . ما جلوی کار و پیشرفت مجاهدین سیاسی اسلام را نگرفته ایم بلکه بانان میگوئیم تا وقتیکه کاملاً بصحت اظهارات و گفته های ما پی نبرده اید راهی را که خود انتخاب کرده اید برای تأیید اسلام تعقیب کنید و ضمناً از آقایان سیاستمداران این تمنی را داریم که سد راه پیشرفت ما نشوند و اشخاصیکه نظر آن سیاستمداران را در خدمت باسلام می پسندند از آنها متابعت کنند و کسانیکه راه خدمت باسلام را از طریقیکه ما انتخاب کرده ایم بهتر تشخیص میدهند ما را تقویت کنند . در راهیکه سیاستمداران اختیار کرده اند قربانی کم و شهرت زیاد است و در طریق ما فدا کاری زیاد و شهرت کم است و پیروان هر یک از این دو راه بیاداش خود خواهند رسید . آنانیکه در نظر شان اعلاى حقیقت اسلام والاتراست

با ما شریک میشوند و آنانیکه در نظر شان شکوه و عظمت دولت و حکومت ظاهری اسلام بهتر است بآن دسته ملحق میگرددند و در این صورت دیگر موضوعی برای نزاع و اختلاف باقی نمیماند زیرا هر روی ما در غم اسلام غوطه و رمیباشیم و درد اسلام دماغ و مغز طبقه سیاستمدان را درد مند کرده است در صورتیکه همین درد اسلام دل‌های ما را بیقرار و متألم نموده است. این پاسخ از نقطه نظر عقل و منطق بوده ولی حالا میخواهیم پاسخی از نقطه نظر روحانی بدهم و در نزد من پاسخ حقیقی و اصلی همین است.

پاسخ باین موضوع از نقطه نظر روحانی چنین میباشد که
از قدیم سنت خدا براین جاری بوده است که هر وقت خرابی و فساد در دنیا شیوع پیدا کند و روحانیت از بین مردم برود و مردم دنیا را بر دین مقدم دارند آنوقت خداوند کریم برای هدایت و راهنمایی بندگان از راه لطف و مرحمت کسیرا از طرف خود مأمور و مبعوث میکند تا او بندگان گم‌گشته را بسوی وی بازگرداند و دین او را دوباره در دنیا قوام و استحکام بخشد. این مأمورین خداوندی در بعضی موارد شرائع جدیدی همراه می‌آورند و در بعضی موارد صرفاً برای استحکام و نشر شریعت پیشین مبعوث میشوند. قرآن این سنت خداوندی را با بیانات محکم و قوی اظهار نموده و مکرر برای روشن شدن این مرحله از رحم و کرم خداوندی بنی نوع انسان را متوجه آن امر ساخته است.

خداوند کریم دارای شأن عظیم است و شکی نیست که انسان در مقابل او به مراتب پست تر و از کرمی حقیر تر باشد. وهم چنین در این باره نیز شکی نیست که همه کارهای خداوندی از روی حکمت است و او هیچ کاری را بدون حکمت و فایده نمیکند. در قرآن کریم میفرماید —
ما خلقنا السموات والارض وما بینهما لعین (سورة دخان ۲۹) یعنی زمین و آسمانها را بیهوده و بدون منظور حکیمانه خلق نکرده ایم بلکه از پیدایش آنان منظوری داریم و آن همین است که انسان صفات و عادات خداوندی

را از خود بروز دهد و مظهر او شود تا آن بندگانرا که قوه و استعداد حصول و درک مدارج عالییه ندارند بخداوند کریم آشنا گرداند. و از ابتدای آفرینش تا امروز همین سنت خداوندی پیوسته جاری بوده و در اوقات مختلف خداوند علیم و حکیم مظاهر مختلف خود را در دنیا جلوه‌گر کرده است. گاهی صفات خداوندی بوسیله حضرت آدم (ع) آشکار شده و گاهی بوسیله حضرت نوح (ع) ظهور نموده و گاهی از وجود ابراهیم (ع) آن صفات بروز نموده و زمانی وسیله حضرت موسی (ع) هویدا گردیده و زمانی حضرت داؤد (ع) صورت خدا را بمردم نشان داده و وقتی دیگر حضرت مسیح (ع) انوار خداوند را از وجود خود ظاهر نموده و در آخر همه و کاملتر از همه حضرت ختمی مرتبت محمد رسول الله (ص) همه صفات خداوندی را جملاً و تفصیلاً بطور انفرادی و اجتماعی چنان بر دنیا ظاهر کرد که سایر انبیاء در مقابل وجود آفتاب آسای او مثل ستارگان روز یفروغ ماندند. بعد از ظهور و بعثت حضرت رسول اکرم (ص) و دین مقدس اسلام همه شرائع پیشین پایان یافت و راه آمدن رسولان نیز باشرایع جدید بسته شد. البته این پایان دادن و ختم کردن رسل از نظر طرفداری و جانبداری نبوده و نیز در این امر ملاحظه ای در کار نبوده بلکه از این نظر بوده است که حضرت ختمی مرتبت (ص) شریعتی را آورده است که از هر جهت جامع و کامل و شامل کلیه حوائج بشری میباشد. آنچه لازم بوده است که از طرف خداوند کریم برای رهنمائی بشر نازل شود آنکه میل شده بود ولی نسبت به بندگان ضمانتی نشده است که حتماً آنها نیز از پیروی از طریق صلاح و صواب و حقیقت منحرف نخواهند شد و هرگز از پیروی از این تعلیمات درست و صحیح سرباز نخواهند زد. بلکه در قرآن کریم خداوند تبارک و تعالی بصراحت میفرماید یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون (السجدة). یعنی خداوند تعالی این کلام آخرین

و شریعت و آخرین را در دنیا قیام می‌دهد و مخالفت مردم نمیتواند حلوی بگیرد ولی بعد از مدتی این کلام شروع بعروج بسوی آسمان میکند (چنانکه نزول او و تدبیر او مندرجاً و کم کم در ظرف مدتی تکمیل یافت هم چنین خروج او نیز مندرجاً و آهسته آهسته در حدود هزار سال تکمیل مییابد). بعبارت دیگر در ابتداء عروج مردم بعضی قسمتهای احکام ترک میکنند و بعد بعضی دیگر را حتی حقیقت اسلام نیز در آخر این مدت در میان مسلمین محو میشود و در حدود هزار سال دین از دنیا خواهد کرد حضرت ختمی مرتبت (ص) این مدت قیام دین و تدبیر امر را سیصد (۳۰۰) سال قرار داده است چنانکه حدیثی در این مورد موجود است و قرآن کریم نیز بوسیله الامر اتمدت را ۲۷۱ سال قرار داده است و اگر بمدت عروج که هزار سال است بیافزائیم مدت محو شدن حقیقت اسلام را قرآن کریم ۱۲۷۱ سال قرار داده است یعنی تا اواخر قرن سیزدهم. چنانکه از قرآن کریم معلوم میشود در چنین زمانی حتماً یک نفر هادی و رهنما ظهور میکند تا دنیا برای دوام در زیر پنجه شیطان نیفتد و حکومت خداوندی برای ابد از دنیا رخت بر نه بندد. از این جهت ضروری بود که در این زمان کسی از طرف خداوند متعال مبعوث شود و صرف نظر از اینکه این مبعوث چه کسی باشد بعثت در این زمان لازم بود. چرا و چگونه هنگامیکه در پیروان آدم (ع) فساد واقع شد خداوند از آنها تفقد فرمود و هنگامیکه بین پیروان ابراهیم (ع) خرابی ظاهر شد خداوند متعال نظر خود را شامل حال آنان کرد. و هنگامیکه در میان پیروان موسی (ع) نقص پدید گشت خداوند کریم کمک خود را شامل حال آنان نمود و موقعیکه در میان پیروان عیسی (ع) گمراهی پدیدار گردید خداوند متعال آنانرا هدایت نمود ولی درباره امت سید المرسلین حضرت ختمی مرتبت (ص) اگر خرابی واقع شود خداوند تبارک و تعالی لطف خود را شامل حال

آنان نخواهد نمود؟ در حالیکه در پیروان حضرت ختمی مرتبت (ص) این بشارت داده شده است که برای رفع مفاسد کوچکی که در این است پیدا میشود در سر هر صد سال مجددی مبعوث میشود. با اینوصف آیا کسی میتواند از اعتراف این حقیقت سر باز زند که در صورتیکه برای رفع مفاسد کوچک از طرف خداوند متعال مرتباً مجددین دین مبعوث میشوند چنانکه حضرت رسول اکرم (ص) میفرماید - ان الله یبعث لهدیه الامه علی رأس کل مئه سنة من یجد لها دینها (ابو داود جلد ۲ صفحه ۲۴۱) در هنگام بروز این فتنه عظیمه که در تعریفش حضرت ختمی مرتبت (ص) فرموده است که از ابتداء بعثت انبیاء در این دنیا همه انبیاء از فتنه آخر الزمان خبر داده اند آیا ممکن است هادی و رهنما ماسوری از طرف خداوند مبعوث نشود و برای اجماع مسلمین بر دین حق آوازی بلند نگردد و برای رستگاری مسلمین از چاه ظلمت و تاریکی طنابی (حبل الله) از طرف حق انداخته نشود؟ خدائیکه از ابتداء عالم نمونه های رحم و کرم و جودش را پیوسته نشان داده است چگونه ممکن است که بعد از بعثت حضرت محمد رسول الله (ص) که دریای رحم و کرم و جودش بر مزید بوده از ادامه فیض و رحم و کرم خود خود داری نماید؟ همانطور که خداوند متعال در وقتی از اوقات رحیم و کریم بوده است یقیناً برای امت حضرت ختمی مرتبت (ص) رحیم تر و کریم تر خواهد بود و یقیناً همچنین است. قرآن کریم و احادیث صحیحه بر این معنی شاهدند که هرگاه در امت محمد (ص) خرابی و فساد واقع شود خداوند متعال برای اصلاح آن از جانب خود هادی و رهنما میفرستد مخصوصاً در این آخر الزمان که فتنه دجال ظاهر میشود و عبسویت غلبه میکند و اسلام در ظاهر مغلوب میگردد و مسلمانان دین را ترک گفته پیرو راه و رسم دیگران میشوند و از اینجهت لازم میگردد که یک مظهره کامل رسول اکرم (ص) باین دنیا مبعوث گردد و اصلاح حال مسلمین را بنماید. در باره این

زمان حضرت رسول اکرم (ص) میفرماید - لا یبقی من الاسلام الا اسمه و لا من القرآن الا رسمه (مشکوٰۃ کتاب العلم) یعنی از اسلام چیزی جز اسم و از قرآن چیزی جز خط باقی نمیماند. حقیقت اسلام در هیچ جا ظاهر نمیشود و معانی قرآن بر کسی روشن نمیگردد.

پس ای برادران گرامی! قیام سلسله احمدیه در تحت همین سنت دیرین میباشد و برطبق همین پیشگوئیهای است که حضرت رسول اکرم (ص) و انبیاء سلف (ع) نسبت باین زمانه بیان فرموده اند. چنانچه انتخاب حضرت میرزا غلام احمد برای اینکار مناسب نیست ایراد بر خدای متعال وارد میشود و هیچگونه تقصیری متوجه حضرت میرزا غلام احمد نمیشود و چنانچه خداوند متعال را عالم الغیب بشناسیم و بدانیم که رازی از او پنهان نیست و کلیه کارهای او مبنی برحکمت است پس لا جرم باید اذعان و اعتراف نمائیم که انتخاب حضرت میرزا غلام احمد نیز انتخاب درست و بجا بوده و نجات و فلاح مسلمین و همه مردم در پذیرفتن پیام وی میباشد. حضرت احمد پیام تازه ای برای دنیا نیآورده بلکه همان پیامی را که قرآن برای نوع بشر آورده و از آن اعراض شده است تجدید مینماید. پیام مزبور همین است که خالق کائنات خدای یگانه است و او انسانرا برای محبت و علاقه بخود آفریده و برای جلوه دادن صفات خود بوسیله انسان او را آفریده است چنانچه میفرماید اذ قال ربك للملائكة انی جاعل فی الارض خلیفة (سورة البقره) از اینجهت آدم و اولادش خلیفه آفریدگار یعنی نماینده او میباشند و آنان برای بروز دادن صفات خداوندی در دنیا خلق شده اند. لذا وظیفه و فریضه همه بنی نوع انسان است که زندگانی خویشان را براصول صفات خداوند متعال استوار کند. چنانکه یک فرد نماینده در کلیه کارهای خود بموکل خویش مراجعه مینماید و همچنین یک غلام پیوسته و قبل از اقدام بهر کار تازه ای بسوی مولای خود متوجه میشود همچنین

وظیفه هر فرد بشر است که با خداوند متعال چنان رابطه نزدیک و استوار برقرار نماید که خداوند کریم هر دم و در هر حال رهنمون او باشد و در نظر چنین فردی خداوند مهربان از هر محبوبی محبوب تر باشد و توکل محض مدام بر او باشد. برای انجام همین مقصد و فریضه است که حضرت ایشان بدنیا آمده است و وظیفه ایشان همواره این بوده که ابناء بشر را دیندار سازد و حکومت اسلام را بر دلها استوار کند و محمد رسول الله (ص) را دوباره بر تخت روحانیش جلوه گر سازد آن تختی که برای از بین بردنش امروزه نیروهای شیطانی از درون و بیرون بحمله پرداخته اند.

برای انجام و تکمیل همین منظور است که اولین اقدامیکه حضرت ایشان فرمودند متوجه ساختن مسلمین از قشر دین بلب و مغزآن بوده و نسبت باین امر تاکید فرموده اند که باوجود اینکه ظاهر احکام دین دارای اهمیت میباشد ولی در صورتیکه انسان بمعنی حقیقی آنها پی نبرد نمیتواند پیشرفت کند. چنانچه ایشان جماعتی را تاسیس کردند و در آئین بیعتشان این شرط را مقرر فرموده اند که — من دین را بر دنیا مقدم خواهم داشت. در حقیقت همین بیماری مزمن بوده که مانند کرمی که چوب را میخورد آنانرا پیوسته خورده است. با اینکه دنیا را از دست داده بودند پیوسته نظرشان بسوی مظاهر فریبنده جهان بوده و مفهوم پیشرفت اسلامی در نظر آنان تنها دستیابی بممالک بوده و همچنین معنی کامیابی اسلام برای آنان پیشرفت مسلمین در تحصیل علوم دنیوی و تجارت بوده است حال آنکه رسول اکرم (ص) برای آن مبعوث نشده بود که مردم با اسم خود کلمه مسلمان را بیافزایند بلکه ایشان برای این مبعوث شده بودند که تا مردم را مسلمان حقیقی نمایند یعنی چنان مسلمانیکه قرآن کریم درباره آن فرموده است — من اسلم وجهه الله. یعنی کسیکه تمام وجودش توجّه خود را برای خدا وقف سازد و حوائج

دنیوی خود را تحت الشعاع حوائج دینی قرار دهد. در نظر نخستین این موضوع یک امر معمولی بنظر میرسد ولی در حقیقت امتیاز و فرق میان اسلام و دیگر ادیان همین است. اسلام نه میگوید که تحصیل علمی را نکنید یا تجارت بدست نیاورید یا صنعت و هنری نداشته باشید یا در فکر استحکام و نیرومندی دولت خود نباشید بلکه اسلام فقط وجه نظر انسانرا تبدیل میکند. بطور کلی هر کاری در دنیا ممکن است بر دو صورت باشد یکی از قشر بسوی مغز و دیگری از مغز بسوی قشر رفتن است. کسیکه از قشر بسوی مغز پیش میرود امید موفقیت او کمتر است و غالباً این قبیل اشخاص ناکام میشوند ولی کسانی که مغز را میبندند همواره بقشر هم پی میبرند. تمام جدوجهد حضرت ختمی مرتبت (ص) و پیروانش در راه دین بوده ولی با اینهمه از تمتع نعم دنیوی محروم نبوده اند و البته این یک امر طبیعی است که مردمانیکه دنبال دین میروند دنیا نیز دنبال آنها مانند کنیزی میآید در صورتیکه برای کسانی که طالب دنیا هستند ضروری نیست که دین دنبال آنان بیآید و غالباً کسانی که دنبال دنیا میروند آن ذره ای که از دین در آنها باقی مانده نیز از دست میرود.

خلاصه اینکه حضرت احمد با سر خداوندی در پیروی از سنن انبیاء (ع) جنبه دینداری را تأکید و تأیید نموده است. هنگام ظهور حضرت احمد مسیح موعود (ع) در میان مسلمانان دو نوع نهضت وجود داشت. یکی این بود که مسلمین ضعیف شده بودند و لذا بر آنها فرض بود که برای بدست آوردن نیروی دنیوی تلاش و کوشش نمایند و دیگری یعنی آن جنبه ای که حضرت احمد آنرا دنبال کرد این بود که مبیایستی بسوی دین متوجه شد و لاجرم در نتیجه توجه باین معنی خود بخود برطبق قانون خداوندی و جاهت دنیا بر مسلمین ظاهر خواهد گشت. بعضیها در اثر سؤ تفاهم تصور کردند که تعلیمات ایشان برطبق اصول معمول صوفیان امروزه بوده که آنها در صورت ظاهر بر نماز و روزه تأکید

زیاد میکنند و مردمان فعال جامعه را مانند بانوان باحجاب از زمره مردان فعال خارج مینمایند. و چنانچه حضرت اقدس اینکار را کرده باشند یقیناً ایشان نیز از جمله کسانی بوده که بنام حقیقت و مغز حصول قشر را تشویق کرده اند در حالیکه ایشان چنین نکرده اند و هرگاه تأکید در اجرای احکام دین نموده اند. این نکته را مؤکداً خاطر نشان فرموده اند که دین از طرف خداوند برای این مقرر شده که ذهن نوع انسان را روشنی بخشد و دماغش را روشن سازد و عقلش را قوی کند. ایشان اظهار فرموده اند که هر کس بصدقت و راستی و درستی احکام دین را عمل نماید و از هر ظاهر سازی دوری جوید. دین در نهاد او موجب پیدایش اخلاق فاضله و حمیده میشود و چنین شخصی قوه عمل پیدا میکند و مایه قربانی و ایثار در او پدیدار میگردد. حضرت مسیح موعود (ع) فرموده اند دین را اختیار کنید. نماز بخوانید روزه بگیرید حج بروید زکوة بدهید. ضمناً باین نکته نیز اشاره کرده اند که آن نماز را بخوانید که قرآن گفته است و انطور روزه بگیرید که قرآن بیان فرموده و آنگونه عمل حج را انجام دهید که قرآن تشریح کرده و بطریقی زکوة دهید که قرآن مقرر فرموده است. قرآن کریم از مردم طلب نشست و برخاست و خم و راست شدن را نکرده است و همچنین منظور از روزه که در قرآن مقرر گردیده تنها گرسنگی افراد بشر نبوده و دستور نداده است که مملکت خود را حفظ نکرده عاطل و بدون فایده رها نمایند یا مال خود را تلف کنند. قرآن مجید نسبت به نماز میفرماید — ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر — یعنی نماز شما را از ارتکاب فحشاء و منکر باز میدارد. بنا براین چنانچه این نتیجه ای که قرآن کریم بیان فرموده است از نماز عاید نشود آن نماز، نماز نیست. و نسبت به روزه میفرماید — لعلکم تتقون. یعنی روزه بدین منظور مقرر شده است که در شما تقوی و اخلاق فاضله پیدا شود. پس اگر از روزه این منظور حاصل نشود واضح است که نیت درست نبوده و با روزه گرفتن

فقط خود را گرسنه نگاه داشته اید در صورتیکه مطلوب خداوندی گرسنه نگاهداشتن شما نبوده است . درباره حج میفرماید که حج برای جلوگیری از رفت و فسق و جدال میباشد و بنا براین حج برای جلوگیری از افراط و بی اعتدالی هوسها و نزاع بایک دیگر و شورش مقرر گردیده است . و درباره زکوة میفرماید . خدمن اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها . یعنی زکوة برای تزکیه فرد و قوم و تطهیر قلب و افکار جامعه مقرر شده است . پس تا وقتیکه این نتایج از حج و زکوة حاصل نشود عمل حج و پرداخت زکوة و صدقه در واقع فقط ریا و نمایش خالی از حقیقت میباشد . حضرت فرمودند نماز بخوانید روزه بگیرید حج کنید زکوة بدهید ولی این اعمال را موقعی درست میپندارید که نتیجه منظور آنها حاصل شود و شما عملا از فحشاء و منکر اجتناب ورزیده باشید و در نهاد شما تقوی پدید آمده باشد و از اندیشه هوسهای بیجا و فسق و جدال بکلی دور باشید و تزکیه فرد و قوم و تطهیر قلب و افکار حاصل شده باشد و کسیکه در او این نتیجه حاصل نشود او را جزو جماعت خود نمیشمارم زیرا او قشر را بجای مغز اختیار نموده و مغزی را که منظور خداوندی بوده رها کرده است .

همچنین نسبت بسایر عبادات نیز ایشان تاکید برای درک معنی و مغز آن نموده و فرموده اند که هیچ یک از اوامر و احکام خداوندی خالی از سبب و حکمت نیست . خداوند متعال را کس بچشم سر نمی بیند بلکه او را باید بچشم دل دید . هیچکس نمیتواند خداوند تبارک و تعالی را با دست عنصری لمس و مس کند بلکه باید بوسیله مهر و محبت با خداوند مهربان تماس پیدا کرد . از اینجهت مقصود و مقصد مذهب این نیست که فقط برچشم و بر دست حکومت کند بلکه فرمان او بر چشم و دست برای پاک و صاف و صیقل کردن جذبات دل است تا باینوسیله نیروهائیکه در افراد بشر برای دیدن خداوند متعال ودیعت گذارده شده

زنده و بیدار گردد و انسانیرا بخداوند بزرگ نزدیک ترکند و قوای او را برای شنیدن صدای خداوند آماده نماید .

خلاصه بوسله تأکید شدید و جدی براین امور ایشان راه تازه ای برای پیشرف اسلام باز نموده و نتیجه این شده است که اگرچه یکجماعت کوچک پیدا شده ولی روش اینجماعت کوچک طوری است که دین را بر دنیا مقدم داشته و برای پیشرفت روحانی اسلام و قوام و قیام حکومت روحانی حضرت ختمی مرتبت (ص) همه نوع فداکاری را مینمایند .

برخرد مندان و دانشمندان پوشیده نیست که نتیجه پیشرفت مساعی جماعت کوچک احمدیه نسبت به پیشرفت توده‌های عظیم مسلمان دیگر قابل قیاس نیست و خدماتی را که اینجماعت کوچک برای پیشرفت و اشاعه اسلام انجام میدهد آیا سایر مسلمانان که عده آنان هزاران مرتبه از عده جماعت احمدیه بیشتر است یک چهارم آنها انجام میدهند ؟ آخر علت این تفاوت چیست ؟ علت این تفاوت همین است که حضرت احمد باحمدیان تا کید فرموده که دین را بر دنیا مقدم دارند و چون صحت و حقیقت این گفتار بر احمدیان آشکار شده طرز عمل آنان بنوع جدیدی درآمده است . مثلاً نماز یکفرد احمدی حقیقی و باایمان آنطور نماز نمیشد که یکفرد مسلمان معمولی میخواند . البته از جهت ترتیب و شکل و صورت ظاهر و الفاظ و عباراتی که هر دو ادا میکنند فرقی نیست ولی درحقیقت معنی و منظور واقعی از نماز تفاوتی بسیار دارند این یکی مغز آن و یکی ظاهر را مبیند . احمدی نماز را بخاطر نماز و بمنظور قرب الهی و افزودن علاقه و رابطه خود باخدا بجا میآورد . در اینجا ممکن است اشخاص بگویند مگر دیگران باینمنظور نماز را بجا نمیآورند ؟ جواب من این است خیر بدین منظور نماز را بجا نمیآورند .

با جزئی تأمل معلوم میشود که از کم سعادت مسلمانان امروزه بنحیال در آنها پیدا شده که داشتن رابطه باخداوند کریم بدون واسطه غیر

ممکن و مجال است . بطور کلی امروز مسلمانان دارای این فکر غلط هستند که خداوند تعالی با بندگان متکلم نمیشود و بندگان هم یارای طلب اجابت دعای خود را از خداوند متعال ندارند . متجاوز از یکصد سال است که مسلمانان نزول الهام را منکر شده اند در صورتیکه بدون تردید پیش از این در مسلمانان مردمانی بوده اند که در هر زمان قائل بنزول وحی الهی بوده اند و نه تنها قائل باین معنی بوده اند بلکه مدعی هم بوده اند که خداوند کریم با ایشان تکلم و گفتگو میفرماید و کم سعادت مسلمانان در این سده اخیر این فکرناصواب یعنی انکار جاری بودن کلام الله بر آنان مستولی شده و بعضی از علماء حتی بیان این حقیقت یعنی جاری بودن کلام الله را کفر محض میدانند . حضرت اقدس مدعی شدند که خداوند متعال با من تکلم میکند و این تکلم نه تنها منحصر بمن است بلکه هر کس از من پیروی کند و مطابق نقش قدم قدم بردارد و تعالیم و هدایت مرا بپذیرد خداوند تعالی با او نیز تکلم خواهد فرمود . ایشان مرتباً آن کلام الهی را که برایشان نازل شده بدینا نشان داده اند و پیروان خود را تشویق نموده اند که شما نیز در راه حصول این انعام و فیض ربانی کوشا باشید .

ایشان فرموده اند که مسلمانان روزانه پنج وقت بدرگاه خداوند متعال این دعا را میکنند — اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم . یعنی ای خداوند متعال ما را بسوی راه راست هدایت فرما . راه آنکسانیکه برایشان نعمتها نازل فرموده ای یعنی انبیاء کرام سلف (ع) . بنا برین چگونه ممکن است این دعای مسلمانان ابدالآباد بهدر رود و خداوند کریم دعای هیچیک از مسلمانانرا همچنانکه برای انبیا پیشین مستجاب کرده بود مستجاب نکند و بهیچیک از امت محمد (ص) آنچنانکه با انبیاء پیشین تکلم نموده تکلم نفرماید . با این استدلال حضرت احمد مسیح موعود جمودی را که بر قلوب مسلمانان چیره شده بود بر طرف کرده اند .

من نمیگویم که نماز هر احمدی از هر جهت کامل است ولی با اطمینان کامل این ادعا را مینمایم که هر فرد احمدی که مقاصد حضرت اقدس را بخوبی و درستی درک کرده باشد نماز خود را آنطور ادا نمیکند که تنها بطور ایفاء وظیفه کرده باشد (یعنی صرفاً بمنظور انجام دستور بدون اینکه نسبت بچگونگی منظور و نتیجه آن علاقه مند باشد). او نماز را اینطور ادا میکند که گوئی برای طلب حاجت خود بسوی خدا رفته است و منظور او برقراری رابطه تازه ای با خداوند متعال است و هر کس با این نظر و عقیده نماز گذارد البته نماز او با نماز دیگران که صرفاً برای انجام وظیفه و بخیال رفع مسئولیت است فرق دارد.

حضرت اقدس بی اندازه نسبت به موضوع تعلق خلق با خالق تأکید و اصرار نموده و حتی در این باب فرموده اند که برای اثبات حقانیت و صداقت من خداوند متعال دلائل بیشماری بیان فرموده است ولی ذکر این دلائل را برای سایرین لازم نمیدانم تا در آنها تأمل و تعمق و تفکر نمایند زیرا چنانچه این اشخاص فرصتی برای تأمل و تعمق در این دلائل نداشته باشند یا خیال کنند اساساً تأمل و تعمق درباره این دلائل لزومی ندارد یا فرض کنند شاید درسنجش این دلائل و نتیجه گرفتن از آن عقل آنان دچار اشتباه شود در اینصورت آنانرا متوجه باین نکته میفرمایند که درباره من از خداوند متعال مسئلت کنند و از وی کمک جویند که چنانچه این شخص در ادعا خود راستباز و صادق است ما را هدایت فرما و اگر دروغگو و کذاب است ما را از او دور مدار.

ایشان فرموده اند اگر کسی با قلب پاک و بدون تعصب بیجا چند روزی باین نحو دعا کند یقین است خداوند کریم برای هدایت او راه صواب را بوی خواهد نمود. صدها و هزاران نفر هستند که بدینطریق کوشش نموده اند و خداوند متعال بآنان حقیقت را آشکار کرده است. این خود چه قدر دلیل واضح و روشن است برحقانیت او. زیرا ممکن است درسنجش

قضیه ای عقل انسانی خطا کند ولی خداوند متعال در هدایت کردن افراد بشر هرگز اشتباه نمی‌کند. باید دانست کسیکه برای فهماندن حقانیت و صداقت خود اینطریق را انتخاب و پیشنهاد می‌کند باید اطمینان قطع و یقین محض بصدق ادعای خود داشته باشد. آیا کذابی می‌تواند بگوید که بروید درباره من از خداوند متعال پرسش نمائید؟ آیا دروغگوئی می‌تواند حتی تصور اینمعنی را بکند که باینطریق قضاوت حتماً بنفع او تمام خواهد شد؟ بدیهی است کسیکه از طرف خدا مبعوث نباشد و اینطریق را برای اثبات حقانیت خود پیشنهاد کند بدان میماند که خود بر علیه قیام کرده باشد و بدست خود تیشه به ریشه خود زده است. حضرت اقدس پیوسته در برابر مردم اینمعنی را بیان کرده است که من برای اثبات صداقت و حقانیت خود هزارها دلیل دارم ولی میگویم چنانچه باین دلائل اطمینان پیدا نمیکنید در اینصورت نه بحرف من و نه باظهار مخالفان گوش دهید و برای درک حقیقت بدرگاه خدا رفته و از او جویا شوید که آیا من صادق یا کاذب هستم و چنانچه خداوند متعال صادق بودن مرا تأیید کرد در اینصورت در قبول کردن صداقت من چه حرفی خواهید داشت؟

دوستان عزیز! این طریقی که برای اثبات صحت و صداقت ادعای خود معین فرموده اند چقدر صحیح و صواب است و هزاران نفر در پیروی ازین طریق بصوب نجاج و فلاح راهنمایی شده اند و حالاً نیز هرکس اینطریق قضاوت را قبول کند میتواند راه صواب را پیماید.

در حقیقت حکمتی که در اینطریق سنجش و قضاوت حکمفرما بوده این است که حضرت ایشان یقین قطعی داشتند که امور دین بر امور دنیا مقدم است و پیوسته میفرمودند که خداوند متعال برای دیدن اشیاء مادی چشم سر را عطا فرموده و برای درک و فهم امور مادی عقل را بمانسان ارزانی نموده و همچنین برای روشن و آشکار کردن اشیاء مادی آفتاب و ستارگان و دیگر چیزهای روشنی بخش مادی را آفریده است و با اینوصف

چگونه ممکن است برای روشن شدن تعلیمات روحانی راهی معین نسکرده باشد. البته هرگاه کس از وی تمنای درک حقایق روحانی را بخواهد. خداوند متعال راه را بر او باز خواهد نمود. خداوند متعال در قرآن مجید فرموده است الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا. کسانیکه با داشتن تمنای وصل و ملاقات با جد و جهد نمایند ما حتماً آنانرا راهنمایی خواهیم کرد.

خلاصه حضرت اقدس راه برتری دین بر دنیا را برای جماعت خود آشکار نموده و بمنکرین خود نیز ای معنی را پیشنهاد فرموده اند - خدای ما خدای زنده است و پیوسته چرخ خلقت را از جهت امور دینی و دنیوی بقدرت خود میچرخاند و برای هر مؤمنی لازم است تا آنجائیکه قدرت دارد علاقه و رابطه خود را با وی بیفزاید و هر دم بوی نزدیک تر شود و کسانیکه براه راست واقف نشده اند باید از وی طلب راهنمایی و سعادت نمایند و بکمک او برای رسیدن بحقیقت کوشا باشند در واقع پیام اصلی و برام حقیقی حضرت اقدس همین بوده که عالم را اصلاح کند و بنی نوع انسان را دوباره بسوی خداوند متعال متوجه سازد و در دل کسانیکه از ملاقات خداوند مأیوسند نور امید ایجاد و آرزو و یقین ملاقات را تقویت نماید و مردم را باینگونه زندگی آشنا کند که در زمان موسی و عیسی و دیگر انبیاء (ع) نصیب مردم بوده است.

دوستان عزیز! کتب قدیمه را بخوانید و قدری فکر نمایید. هم چنین اسلاف خود را از نظر بگذرانید و در آنها قدری تأمل و دقت کنید آیا زندگی آنان مادی بوده آیا کارهای آنها فقط از جهت تدابیر مادی صورت گرفته است؟ بدیهی است آنان برای حصول محبت و قرب الهی شب و روز رنج میبرده اند و کسانیکه از میان آنان موفق میشده اند از معجزات خداوندی و نشانههای آسمانی بهره مند گردیده اند و همین فیوض ربانی بوده که آنانرا از مردم اقوام دیگر ممتاز نموده است. ولی امروز کدام

امتیاز خاصی است که مسلمانان میتوانند با آن در مقابل هندو و نصاری و اقوام دیگر عرض اندام نمایند و اگرچنین امتیازی وجود ندارد پس چه احتیاجی باسلام است؟ حقیقت این است که چنین امتیازی وجود دارد. ولی مسلمانان آنرا فراموش کرده اند. این امتیاز این است که در اسلام برای همیشه کلام خداوند جاری و ساری است و پیوسته میتوان با خداوند متعال بطریق مستقیم علاقه و رابطه برقرار و استوار نمود و معنی فیض رسول اکرم (ص) همین میباشد و هرگز معنی فیض این نیست که انسان تنها تعلیمات عالیه دنیوی را تحصیل کند. مگر غالب عیسویان این کار را نمیکند؟ همچنین معنی فیوضات حضرت ختمی مرتبت این نیست که مسلمانان بتوانند کارخانه های بزرگ براه بیاندازند و اگر این معنی را میداد مگر عیسویان و هندوها و سیکها این کار را نکرده اند؟ نیز مفهوم فیوضات محمد (ص) این نیست که مسلمانان بنگاههای بازرگانی بزرگی باز کرده و با ممالک دور و نزدیک روابط بازرگانی برقرار کنند زیرا اینکار را هندوها و عیسویان و یهود نیز میتوانند بکنند. معنی فیوضات رسول اکرم (ص) در واقع این است که از برکت تعلیمات وی و از تأثیر انفاس قدسیه او انسان بتواند از راه راست و مستقیم رابطه ای با خداوند پیدا کند. و با چشم دل خدا را ببیند و روح او با خداوند پیوستگی پیدا کند. کلام شیرین او را بشنود و هر دم آیات و نشانههای تازه او برای انسان ظاهر شود. و این معنی طوری است که در این زمان بدون اختیار غلامی محمد (ص) برای کسی میسر نمیشود و همین امر آن چیزی است که پیروان محمد رسول الله (ص) را از پیروان مذاهب دیگر ممتاز مینماید. بسوی همین معنی است که حضرت احمد مسلمین را متوجه نموده است و همین امر را بمنکرین خود پیشنهاد کرده است که خداوند تعالی اکنون این گوهر گمشده را بمن عطا فرموده و این همه نعمت از برکت محمد (ص) و پیروی از وی بمن رسیده است و این مقام عالی و ارجمند که بمن داده

شده تنها از اثر فیض و انفاس قدسی آنحضرت ختمی مرتبت می باشد .

البته حضرت احمد کارهای نیکوی بی شمار دیگری نیز انجام داده است و با اینکه این کار بجای خود اهمیت بسزا دارند ولی خود ایشان آنها را کارهای فرعی قلمداد کرده و مابوریت اصایشان همان بوده که دین را بر دنیا مقدم دارند و روحانیت را بر مادیت غلبه دهند . و بدون تردید از همین راه است که اسلام بر ادیان دیگر غلبه خواهد نمود . ما با توپ و تفنگ نیز از مملکت خود دفاع خواهیم کرد و با اینوسائل نیز بر بعضی از دشمنان خود فائق خواهیم شد ولی نباید فراموش کرد که غلبه اسلام بر همه دنیا همانا بوسائل روحانی میسر خواهد شد که حضرت احمد مسیح موعود (ع) مردم را بانطریق متوجه ساخته است . هنگامیکه مسلمانان مسلمان حقیقی گردند و دین را بر دنیا مقدم دارند و روحانیت را بر مادیت ترجیح دهند آنوقت زندگانی عیاشی و خوشگذرانیکه فعلا در اثر نفوذ تمدن کشورهای غربی در مملکت ما ساری و جاری است خود بخود از بین خواهد رفت آنوقت مردم خود بخود با میل و رغبت و بدون احتیاج باندرز و موعظه کارهای بیهوده و لغو را کنار خواهند گذاشت و زندگانی شرافتمندانه و متین را شروع خواهند کرد و در نتیجه در گفتار شان چنان تأثیر و نفوذی پیدا خواهد شد که دیگران ناگزیر به پیروی از آنان میشوند . در چنین هنگامی است که عیسویان و هنود و پیروان ادیان دیگر نیز همچون مردم مکه بگفتن عبارت—لو كانوا مسلمین . ای کاش مسلمان میبودند . شروع خواهند کرد و تأسف خواهند خورد که چرا خود مسلمان نیستند و بتدریج این آرزو و تأسف تأثیر عمیق خود را در آنان بخشیده و چون اهل مکه عملاً مسلمان خواهند گشت . زیرا طبیعی است که هیچکس از داشتن یا پیروی کردن از چیز خوب تا دیر زمانی خود را نماید و حتی نمیتواند محروم بدارد . و چون میل و رغبت داشتن یا پیروی کردن از چیز خوب در دل کسی پیدا شد کم کم برای بدست آوردن آنچیز حریص

میشود و بالاخره برای تحصیل آن منتهای کوشش را خواهد نمود .
 اکنون نیز در اینمورد همینطور خواهد شد که اول اسلام حقیقی در دل
 مسلمانان جای خواهد گرفت و سپس بر اجسام و جانهای آنان مستولی خواهد
 گشت و بعد از آن غیر مسلمانان خود بخود شیفته نمونه این مسلمانان
 حقیقی خواهند گشت و مسلمان خواهند شد و دیری نمیگذرد که اسلام
 بر تمام دنیا غلبه خواهد کرد .

دوستان گرامی ! در این مختصر نمیتوانم دلایل مفصل بیان کنم
 و همچنین نمیتوانم جزئیات پیام احمدیت را برای شما تشریح بنمایم .
 در هر حال بطور اجمال غرض و غایت و مقصد احمدیت را برای شما
 بیان کردم و از شما آقایان تمنا دارم در این بیان قدری تأمل و تفکر فرمائید
 و دقت کنید که هیچگاه در دنیا نهضت‌های مذهبی تنها بوسائل دنیوی
 و مادی موفقیت و پیشرفت حاصل نکرده اند . نهضت‌های مذهبی و دینی همیشه
 بوسیله تزکیه نفس و تبلیغ و قربانی و فداکاری قرین موفقیت شده اند .
 چیزیکه از زمان آدم (ع) تا امروز واقع نشده اکنون نیز بوقوع نخواهد
 پیوست و بوسائلی که تا امروز پیام‌های خداوندی در دنیا منتشر و شیوع
 یافته اکنون نیز بهمان وسایل پیام حضرت ختمی مرتبت (ص) در دنیا
 منتشر خواهد شد . اکنون بر شما لازم است که صلاح و خیر خود
 را تشخیص دهید و بر اولاد و احفاد و خانواده‌ها و اقوام و بالاخره مملکت
 خود رحم نموده در شنیدن و فهمیدن پیام خداوندی کوشا باشید . تا درهای
 رحم و فضل خداوندی بر شما باز گردد و در پیشرفت اسلام تأخیری روی ندهد .
 هنوز کارهای بسیار برای ما درپیش است و برای انجام آنها در انتظار شما هستیم
 چنانکه ترقیاتی را که خداوند متعال برای بشر مقرر کرده علاوه بر معجزات
 تا اندازه ای منوط باشاعه دین است . بیاید و بما یاری کنید و در انجام
 وظیفه سنگینی که برای پیشرفت اسلام ضروری میباشد و بعهده ما واگذار شده
 با ما همکاری نمائید . بدیهی است در این راه صبر و شکیبائی در تحمل

مشقات و ایثار و فداکاری و قربانی و ملامت و جور کشیدن لازم است ولی در راه خدا تنها موت است که زندگی ابدی و حقیقی را برای مردم تأمین مینماید و بدون اختیار این گونه موت کسی بمقام قرب الهی نمیرسد. و نیز بدون اختیار این موت اسلام نمیتواند غالب شود. بیائید و همت کنید و این پیاله موت را سرکشید تا با موت ما و شما اسلام زنده و جاوید شود و دین حضرت محمد (ص) دوباره زنده و بار رونق گردد و بوسیله قبول این موت ما نیز در آغوش محبوب خود لذت زندگانی جاویدانی را دریابیم. آمین

میرزا محمود احمد

امام جماعت احمدیه

۲۷ اکتوبر ۱۹۴۸ - برابر با ماه ۵ آبان ۱۳۲۷ ایرانی

